

حاصل مردم سه سخن بیش نیست  
خداام بدم ایخته شدم ، سوختم  
هو اوی



# سرگذشت رضا شاه

بقلم  
دکتر فتح الله ییلا

بنگاه مطبوعاتی پروین

تهران - لاله زار      تلفن ۶۵۷۳

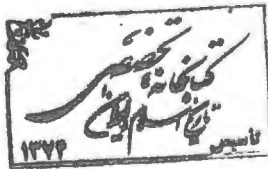
سال - دوم      نشریه شماره ۷۷

حاصل عمرم سه سخن بیش نیست  
خام بدم ، بخته شدم ، سوختم  
مولوی

# سرگذشت رضا شاه

بقلم

دکتر فتح الله ییانا



بنگاه مطبوعاتی پروین

تلفن ۶۵۷۳

تهران : لاله زار

نشریه شماره ۴۷

سال - دوم

بها ۱۲ ریال

آبان ۱۳۲۱





بروان شاد یکانه فرزند نیک سرشت میهن پرست  
دانش دوست ، بانى و مؤسس فرهنگ  
نوین ایران ، میرزا تقى خان  
امیر کبیر علیه الرحمه  
نیاز مینماید



نویسنده کتاب تب سی و شش ساله ایران که نخستین چاپ کتاب را  
در سی و شش سالگی به پایان رسانده است

( [REDACTED] )

## مقدمه چاب دوم

نگارنده پس از دانش پزشکی دوستاندار تاریخ و ادبیاتم، هنگام فراغت را به گل چینی گلزار بی پایان ادب و فرا گرفتن پندهای گرانبهای تاریخ میگذرانم، از این کار بس خورسندم و ایمان دارم هر کس در هر پیشه و فنی، پس از حرفه و صنعت خود، چنانچه وقت تفریح خمویشتن را صرف کار دیگر فرهنگی نموده مست باده آن شود این حظ و حانی را بر بسیاری از لذایذ جسمانی رجحان خواهد داد. تاریخ مکررات بی شمار دارد و پندهایش موجد تسریع تکامل فردی و جمعی است، جوان نکته سنج تاریخ دانی، از پیر جهان دیده که از این بوستان میوه نچیده است از احاطه فکر جهان دیده تراست نگارنده تاریخ را بدیده پزشکی و روانشناسی نگریسته، بفسفه آن و پی بردن بعلی که منجر بحوادث مهم تاریخی گشته اند و نتایجی که از بررسی آن حاصل میشود بیش از شرح وقایع علاقمندم. تشریح روحیه ملل را در دوره های مختلف تاریخ و تجزیه روان و افکار آدمیان را در آن ادوار بمراتب دشوار تر از نگارش حوادث میدانم. تحول، تنزل یا تکامل، صفحات تاریخ بشر و فکر بشر را تشکیل داده اند.

تکامل فردی و جمعی بر اثر داروی فرهنگ و در زیر لـوای فرهنگ حاصل میشود، تنزل جمعی و فردی نیز در زیر نفوذ نیرنگ و بر اثر زهر نیرنگ ایجاد میگردد.

فرهنگ و نیرنگ بصورت انسان در خارج نموده میشوند و همان هوای عقل و نفس آدمی هستند.

واجدان افکار پاك و بلند، فرهنگیانند و افکار آنان موجد سازمانهای جهان است.

صاحبان اندیشه های ناپاك و دون، نیرنگیانند، آنان نابود کننده آثار فرهنگیان و باعث انحطاط ملل و اقوامند،

تکامل فردی و جمعی، توفیق فرهنگ بر نیرنگ است. غلبه نیرنگ بر فرهنگ موجد تنزل فردی و جمعی است کشمکش این و آن دوره تحول است.

شورشها و جنگهای جهان بیماریهای اجتماعند.

بیماریهای اجتماع. دوره های لرز و تب و عرق راطی میکنند و مراحل بزرگ از تحول افکار و تاریخ بشرند.

تحولات بزرگ تاریخ ممکن است توأم با تنزل و یا تکامل باشند. فنای مطلق جامعه، مستلزم فنای فرهنگ یاوران آن جامعه است. فرهنگ روان جامعه و روان جامعه فرهنگ است

صفحات تاریخ گواه این سخنند. شورشهای فرانسه و ایران، از ادوار

بزرگ تحول این دو کشورند و مراحل سه گانه لرز و تب و عرق را میپیمایند بررسی روانشناسی در علل پیدایش شورش این دو کشور و بحث در نتایج آن مهمتر از شرح مفصل جریان شورش است لازمه این بررسی مقایسه و تشبیه، توجیه و تعلیل، استنباط و استنتاج است. شورشهای نامبرده بالا از بسیاری جهات قابل تشبیه اند و نتیجه قیاس این و آن فرا گرفتن پند هائی بس گرانبهاست و یکی از آن پندها اعتقاد و ایمان باین اصل است که علل یکسان نتایج یکسان دارند.

تب فرانسه بمراتب شدیدتر از تب ایران است، کارش به هذیانی شدید نزدیک بجنون رسید علت آن از لحاظ پزشکی محسوس است، واکنش تب در پیکر های قوی، قوی تر از اندام ضعیف است. تب دموکراسی فرانسه و ایران، بمرور بسی نظمی بار آورده کشور بوضعی وخیم دچار گشته ظهور خود مختاران ایجاب شد آنان از افراد توده و زاده شورش بودند و از هر کوزه و هر توده همان برون تراود که در اوست.

خود مختاران، توده بیمار را درمان کرده خود بمرور بیمار شدند و بدرد بیدرمان آزدچار گشتند.

چون ماموریت تاریخی خود را انجام دادند از کار برکنار ماندند و بیماران بمرور جامه عافیت پوشیدند.



خود مختاران میهن آشفته خویش را نظمی بی نظیر دادند و تکامل کشور را بوضع شکفت انگیز تسریع کردند، ولی هنگام کناره گیری با وضعی آشفته موقتاً به تصرف بیگانگان سپردند و بحرانی نوین ایجاد نمودند.

چون بحران فرانسه به پایان رسید بزرگترین رستخیزهای فرهنگی بر پایه اقدامات و اصلاحات دوره تب ۲۶ ساله این کشور (۱۷۸۹ - ۱۸۱۵) آغاز گشت و نوبت به بلبلان گلستان ادب و باغبانان بوستان دانش و کمال رسید و فریاد پاینده باد فرهنگ جاوید باد فرهنگ سراسر فرانسه و جهان را فراگرفت.

\*\*\*

امیدوارم بخواست خدا و درزیر سایه شاه و سران دولت و هم آهنگی هم میهنان با فرهنگ، دوره بحران کنونی بخوبی پایان رسیده برپایه اصلاحات تب ۳۶ ساله ایران (۱۳۲۰ - ۱۲۸۴) از کاخ دانشگاه و سایر بنگاههای فرهنگی ایران رستخیز بزرگ فرهنگی آغاز گردد.

روان ابن سینا و رازی و سعدی فردوسی و سایر بانیان فرهنگ ایران در عالم بالا نگران است.  
روان آن بزرگواران در عالم بالا آهنگ فرهنگ سروده هر دم با هم میهنان با فرهنگ هم آهنگ گشته میگویند.

پاینده باد ایران جاوید باد فرهنگ

در پایان سخن مراتب سپاسگزاری خویش را حضور عموم هم  
میهنان با فرهنگی که از دور و نزدیک، کتباً و شفاهاً تشویق نموده به  
بیروی این سبک نگارش ترغیب فرموده اند تقدیم داشته، امیدوارم  
بخواست خدا و کمک هم میهنان دانشمند و نکته سنجی خورده بینان  
بتقدیم برك گای بگلزار بی پایان ادب ایران کامیاب شوم.

تهران اردیبهشت ۱۳۲۱  
دکتر فتح الله ییانا



# بخش نخست

## ادوار بزرگ تحول تاریخ ایران

---

تاریخ ایران مانند سرگذشت سایر کشور های جهان دوره های تحول بسیار پیموده ، تاجداران و جهانگیران بی شمار دیده است .

تحولات ، زمانی با تکامل توأم بوده است و فرهنگ یانی که از مفاخر فرهنگ جهانند میهن ما را بنور فرهنگ روشن و منور کرده اند و زمانی توأم با تنزل بوده کشور راه انحطاط پیموده نور فرهنگ را فروغی نبوده است .

قدیمی ترین فرهنگی که تاریخ ایران را بیاد است فرهنگ دیرین شوش قدیم است .

آشوریان سرخونخواران عصر باستان ، آن تمدن را نابود کرده فرهنگ شوش قدیم در دل خاک مدفون گشت .

بمصادق فرهنگ روان کشور و کشور روان فرهنگ است .

چون روان از پیکر جدا شد تمدن شوش نابود گشته از خاطره ها

فراموش شد .

پس از هزاران سال امروز بر اثر زحمات و خدمات شایان تمجید

و تحسین فرهنگیان عصر نوین آثارش بمرور از دل خاک خارج شده

نمودار می‌گردد .

سده‌ها گذشت ، و بمرور در گوشه و کنار کشور ، چراغهای کوچک و بزرگ فرهنگ روشن شد ، نور بزرگ‌ترین چراغ از استان فارس تابید و فرهنگ هخامنشی پدیدار گشته سراسر ایران و خاور زمین را روشن کرد و بیشتر خاوریان از نور فرهنگ ایران باستان برخوردار شدند ، بنابراین قیام کورش بزرگ تحولی بزرگ توام با تکامل بود .

هجوم یونانیان و تورانیان بر ایران از ادوار تحول توام با تنزل است ، سده‌ها این وضع ادامه داشت تا اردشیر بسابکان قد بر افراشته فرهنگ ایران باستان را زنده کرد و موجد دوره تحولی نوین توام با تکامل گشت و نهال فرهنگ ساسانی را کاشت .

بر اثر حمله تازیان بر ایران و سایر کشورهای خاور ، خاوریان فرهنگ دیانتی تازیان را پذیرفتند و اینان بمرور از فرهنگ باستان شرق استفاده کردند و فرهنگ نوینی بنام تمدن اسلامی بر پایه فرهنگ دیرین ایران و یونان بوجود آمد . این رستخیز بزرگ فرهنگی خاور را میتوان دوره احیای فرهنگ باستان نامید .

فرهنگیان ایران نقشی بزرگ و بس بزرگ در این رستخیز بزرگ بازی کردند و در تمام رشته های دانش و ادب جنبشی بزرگ پدید آوردند .

فرهنگ کنونی اروپا و اکنش آن رستخیز بزرگ توأم با احیای فرهنگ دیرین یونان و روم قدیم است.

ناگاه تاتاران مانند گرگانی آدمیخوار از دورترین نقاط جلگه های سردسیر تاتارستان سر بر آورده، چون سیلی خانمان بر انداز سر ازیر شده بانهدام فرهنگ و آثار فرهنگ خاور پر داختند و بزرگترین و تیره ترین ادوار تحول و تنزل ایران پدید آمد، بدبختانه در آن زمان نامداریکه باشمشیر آبدار پاسخ تاتاران را دهد و مانع انحطاط و انهدام فرهنگ ایران شود ظاهر نگشت.

شهرها یکی پس از دیگری ویران؛ و دیه ها و آبادیهای بیشمار با خاک یکسان شدند.

ایران جامعه ماتم و عزا پوشید و جغدانی شوم، جایگزین بلبلان غزلخوان گشتند و چیزی نمانده بود که فرهنگ خاور مانند فرهنگ شوش قدیم نابود شده در دل خاک مدفون گردد، خوشبختانه قسمتی از ایران از دستبرد آنان در امان ماند و نگهبان فرهنگ خاور میان کردید.

چون تب جنون آوردیوانکان خون آشام تسکین یافت بمرور بمزایای فرهنگ ایران پی بردند و آنرا پذیرفته جذب محیط شدند، هنوز ساکنان تیره بخت ایران و خاور دمی نیاسوده بودند که تیموریان از سمرقند سر بر آوردند و با اکثر شهرهای این سامان

ان کردند که تاناران با سمرقند و بخارا کرده بودند .  
 در این بار نیز فرهنگ ایران بمرور اشتهای سپاهی و سیاسی  
 و اتحادی که جبران پذیر بود جبران کرده و دوره انحطاط بپایان  
 رسید و عصری نوین آغاز گشت و نامداران صفوی بجهاننداری  
 پرداختند و عمران و آبادی در تمام شئون اجتماعی شروع شد ، سپس  
 باب روابط با بیگانگان را کشودند و ایران و ایرانی برابر خودی و  
 بیدگانه سرافراز گشتند .

در پایان سلطنت پادشاهان صفوی ، نخست افغانان ، سپس بیگانگان  
 بر ایران رو آورده آزادی و فرهنگ کشور را تهدید کرده دوره  
 تحولی نوام با تنزل پدید آوردند .

خوشبختانه این بار برخلاف دوران هجوم ترك و تانار ،  
 زمامداری ظاهر گشته باشمشیر آبدار پاسخ لازم را بآن داد .  
 برای تشریح صحنه های بیشمار ادوار تحول ایران یکی از  
 آنها را بعنوان مثال برگزیدم و دوران نادر شاه افشار را در صحنه  
 نمودار ساختم و یکی از مناظر دیدنی شور انگیز و غم انگیز را  
 چنانکه از برابر دیدگانم میگذرد بنظر خوانندگان عزیز میرسانم .

### ( نادر شاه )

در آغاز سده دوازدهم هجری خورشیدی ابرهای سرخ  
 فام خون باری خورشید بخت و اقبال ایرانرا پوشیده ، سر نوشت  
 میهن عزیز تیره و تار گشته بود .

حادثه جوین افغانی تاج کیانی آرزو کرده پایتخت ساموران  
صفوی را اشغال نموده بودند.

شاه سلطان حسین سست نهاد در اسارت آنان بسر برده نام پدر آن  
نامدارش را لکه دار کرده لکه بس سیاه و ننگین بر صفحات  
تاریخ زرین ایران بیاد کار گذارد.

شاه تهماسب از اصفهان فرار کرده در شهرستانهای شمالی  
متواری بود، کس فرستاد روسیان و عثمانیان را بیاری خواست  
بیگانهکن فرصت را مغنم دانستند، روسیان، داغستان و شیروان و طالش  
و کیلان و ننگابن را تصرف کرده، آن خود میدانستند. عثمانیان  
آذر بایجان و کردستان و کرمانشاهان و لرستان و خوزستان را دستمزد  
خواسته تصرف کردند.

ملك محمود سیستانی فرماندار طون و طبس (گلشن و فردوس)  
سراز فرمان استاندار خراسان پیچیده سپس بر پادشاه سرگردان  
ایران چیره گشت، علم طغیان برافراشت، خراسان و سیستان را تصرف  
کرد و تاج پادشاهی آن سامان را بر سر نهاد.

وضع ایران. درد ایران را بی در مان مینمود، ایرانیدان  
دست انابت با امید اجابت بدرگاه حق جل و علا برداشته در مان  
بیکر نیمه جان میهن عزیز را خواستار گشتند.

جراحی خواستند تا بالشتگر شمشیر کانونهای فساد را شکافد و پیرشکی  
طلیبزند تا بردل های ریش مرحوم نهد. در این زمان نادر قلی خان  
افتخار در شمال خراسان بسر برده بجنگهای عشایری و کینه نوزی هائی

که خاص سران آنان است سرگرم بود؛ یادی از مادر میهن نمیگردد  
 بخون خواهی خون مادر با طوایف مجاور در ستیز بود، خون  
 بیگناهان ریخته خائمانها بیاد میداد .



نادرشاه افشار

### تلقین فرهنگ

عصر آروز نادر. شاد و خندان، فخر کنان باسواران خویش  
 شمشیر کش پیش رانده به آستان خاوی خویش آمد و گفت .  
 امروز روان خواهرت را یاد کرده روح مادرم را شاد نمودم .



سریدند ایشان را به تیغ آبدار دادم سرهای بیشمار بخونخواهی آن  
بیگناه از تن جدا کردم، خاندانها سوخته و خانها ویران نموده با  
خاک یکسان کردم.

خالو ساکت وصامت، در اندیشه فرورفت و پاسخش نداد.  
نادر برآشفت و گفت، خالو چون است که شادی نکرده به  
پیشوازم نیامده گاو و کوسفند قربان نکرده آبادی چراغان نشده  
است و فرزندان رشیدت را مایه فخر نمیدانی

خالو اشک خونین از دیده فروریخت و گفت، فرزند، غم  
مادر میهن عصه مادرت را از یادم برد، قاتل مادرت یک تن بیش  
نبوده آنان که از دم تیر جفايت گذشتند کما بیش بی گناه بودند،  
وفاکن و تیغ جفارا بشمشیر و فابديل نما، هگامی بوجودت فخر  
میکنم که مادر میهن را از این بلا نجات دهی و شایسته نام پرافتخار  
فرشته نجات وطن کردی

برائر تلقین پیر با فرهنگ، اندیشه نادر دگرگون گشته گفتار  
و کردارش تغییر نمود. نادر شیفته و مجذوب فرهنگ گشت در  
عالم خلسه فرورفت و خود را فرشته نجات دید

### روایای نادر

و در عالم رویا فرمان های زیر را صادر فرمود  
**فرمود**

نخست بر ملك محمود سیستانی، خائن داخلی تازند و صفحه  
خبراسان را از لوث وجودش ياك سازند

**فرمود**

تا بهرات روند و افغانان ابدالی را گوشمال داده فرمان پذیر

ایرانیان سازند \*

**فرمود**

تادر مهماندوست دامغان، ناله و فغان در اردوی اشرف افغان اندازند؛ بریاز ماندگان آنان ساخته دنبال کنند از تهران و قم و کاشان و اصفهان و شیراز برانند، در کوهها و بیابانها متواری ساخته اثری از ایشان در ایران بقی نگذارند

**فرمود**

تا استانها و شهرستان های خوزستان و لرستان و کردستان و آذربایجان را از عثمانیان بازگیرند و گنجه و تقایس و ایروان را ضمیمه ایران سازند

ایرانیان بپا خواستند و همه یکدل و یک زبان روز اول

فریاد کشیدند \*

**زنده باد سپهسالار ایران**

روز دوم فریاد زدند

**پاینده باد ناجی، ایران**

روز سوم « ۲۴ شوال ۱۱۴۸ » از دشت مغان فریاد

**پاینده باد شاهنشاه، جاوید باد شاهنشاه** آسمان رسید

صدا از دشت بلند گشت و در کوه و دشت پیچید

در سراسر ایران و بین النهرین و هندوستان و توران و خوارزم

از سیحون تا فرات، و از کرانه های دریاچه آرال و دریای خزر تا

سواحل اقیانوس هند، تاجداران وزمام داران بپا خواستند و با  
عموم ایرانیان هم آواز گشته فریاد برآوردند

**پاینده باد شاهنشاه ، جاوید باد شاهنشاه  
هذیان نادر**

نیرنگیان فکر نادر را دگر کون کرده هرروز ر نکمی سازو  
نیرنگی آغاز مینمودند. دست تقدیر روزی بهانه بدست آنان داد  
و تیری از زیر بازوی شاهنشاه گذشت و سر اسبش را متلاشی کرد  
اسب و سوار بر زمین غلطیدند

نیرنگیان ، چشم و چراغ ایران را مسئول آن خواندند و به  
نیرنگ آتش غضب نادر تبار را برافروختند و آتش به خرمن  
هستی ایران زدند، شاهنشاه در حال هذیان فرمانداد تا دیدگان  
نور دیده اش را نور کرده از دیدار نور آفتاب محروم سازند.

**جنون نادر**

چون نادر از حال هذیان بنخود آمد نیرنگ و ا دریافت  
از کرده بشیمان شد ولی سودی نداشت ، حالش دگر کون شده  
رفتارش تغییر نمود و به جنون خون مبتلا گشت .

نادر در حال جنون ، خون میخواست و خون میریخت و خون  
میخورد و همی فریاد میزد . خون . خون . خون .

خونخواهان شبی شبی خون زدند ، سرا پای نادر آغشته  
بخون گشته جنونش درمان شد ( ۱۱ ج ۲ ، ۱۲۶۰ ) ( باری دگر صفحه  
خونین تاریخ لعنت دو جهان بر نیرنگیان فرستاد .



## بخش دوم

### تب شورش فرانسه دوره های لرز و تب و عرق

دوره دوم از زمان لوئی شانزدهم شروع میشود سران این دوره فلاسفه بزرگ مانند ولتر و ژان ژاک روسو و مونتسکیو بودند که از سرچشمه دموکراسی انگلیس سیراب شده نیروی ابتکار را در خود تقویت داده بودند، در زمان لوئی شانزدهم در اثر تفریط شاه و درباریان خزانه کشور تهی و بعمد توازن بودجه منتهی گشت، دولت سهام قرض، منتشر میکرد ولی قادر باستهلاک آن نبود بنا براین دولت بتدریج مدیون و ملت طلبکار شد و علاقه افراد کشور بتوازن بودجه هر روز از روز پیش بیشتر گشت

لوئی شانزدهم از تعدیل درآمد و هزینه کشور عاجز شد و برای اصلاح کار نمایندگان ملت را احضار و مجلس اتاؤ و نرو را تشکیل داد نمایندگان طبقات سه گانه، اشراف و روحانیان و طبقه سوم، طبق مقررات عصر در جایگاه های ویژه قرار گرفتند.

اشراف و روحانیان خود را از طبقات ممتاز دانسته از پرداخت مالیات معاف میدانستند لذا طبقه سوم را دعوت کردند که بفداکاری های تازه تن دهند و مالیات های جدید بپذیرند

طبقه سوم تساری مالیات را خواهان شد  
طبقات ممتازه مخالفت کردند و از ایندم لزر شروع شد



ولتر

طبقه سوم قدمی پیش تر نهاد و الغای کلیه امتیازات طبقات  
اول را خواستار کشت طبقات ممتزه به مخالفت فرودند و این هنگام مقدمات  
تب بود (۱۷۸۹)

پاریسیان و فرانسویان مسلح شدند و تب حقیقی آغاز گردید  
شاه فرمان الغای مجلس را داد و مقدمات هذیان شروع شد  
میر ابو بفرستادگان شاه گفت بروید بار باب خود بگوئید  
مآبار ادمت جمع شده چیز بزور سر نیزه برآکنده نخواهیم شد.

شاه « دکتر لوئی » از مطالبه عاجز گشت و جامعه  
 چون او را پزشک نا لایق دید از خود دور کرد و برای علاج  
 شورای پزشکان یا مجلس شورامراجه کرد؛ پزشکان در چهار دوره  
 اتاژار و و مجلس کوانسیون ملی؛ و مجلس  
 موسسان: و هیئت مکیره دورهم جمع شدند و درمان پرداختند  
 تب هر روز از روز پیش شدیدتر و بیمار اغلب در حال هذیان بسر میدرد  
 بویژه در دوره کوانسیون ملی پزشکان قصد شدیدی تجویز  
 کردند و سرا پای بیمار بخون آغشته گشت، توانار نا توان را  
 بمیدان اعدام کشیدند و گناهکار و بیگناه شربت مرگ چشیدند؛  
 هذیان بجزدن کشید و بیمار میگفت خون • خون • خون



مونسکیو

## ظهور دکترا بنایپارت

سرانجام دکترا بنایپارت بتنگ آمد و شخصا داوطلب  
معالجه شد .

روز ۹ نوامبر ۱۷۹۹ کودتائی کرد و اختیارات را بدست  
گرفت و در روجه بیمار و ارسی کرد ، داروی مسکنی برای تسکین  
اعصاب داد آمپول قوه برای تقویت قلب تجویز کرد و بالاخره  
خونی گرفت و جنون بیمار را معالجه کرد ، تب نیز تخفیف پیدا  
کرد و نزدیک بود بیمار عرق کند و لباس عافیت پوشد .

روز اول بیمار این خدمات گفتند زنده باد دکترا

بنایپارت « ۱۸۰۰ تا ۱۸۰۳ »

روز دوم فریاد زدند - پاینده باد پرفسور ناپلئون ۱۸۰۳

روز سوم فریاد کشیدند - جاوید باد امپراطور » از

۱۸۰۳ - ۱۸۱۵

هنوز تب اول ندریده بود که بیمار بیچاره گرفتار تب

امپراطوری شد

پرفسور بروش معالجه و نیروی ابتکار خود ایمان داهت و  
همان را پیروی کرد . داروی مسکت و آمپول قوه و فصد مکرر  
« جنک » اساس معالجه بود ، سرانجام بیمار ان از ابن استاد  
بزار شده او را از کار بر کنار کردند و طبیعت عرق عافیت

بیمار داد و دوره نقاهت آغاز گردید . « ۱۸۱۵ »



ژان ژاک روسو

در این دوره از کرس بار گشت تب فقط بداروی فرهنگ قناعت شد و آنرا خوراک جسم و داروی جان شناختند سرانجام لباس عافیت پوشیدند و با رسته‌خیز بزرگ فرهنگ خود را بجهان معرفی کردند .

فرانسه این درمان را از پیشینیان آموخته بود و ناپلئون با روش دیگری تکمیل کرده دوا های خویش بدن افزوده برد ، ولی ملت در اواخر فقط بفرهنگ ایمان داشت و دارو های ناپلئون



را برای دفاع کشور مفید میدانست و مزه ادامه آرا نیز چشیده



لوئی شانزدهم

بود، دوره تب انقلاب فرانسه جمعاً ۲۶ سال طول کشید  
 « ۱۷۸۹ - ۱۸۱۵ » و بدو بخش تقسیم میشود .  
 بخش اول تب شورش ده سال « ۱۷۸۹ - ۱۷۹۹ »  
 بخش دوم تب امپراطوری شانزده سال « ۱۷۹۹ - ۱۸۱۵ »  
 تب اول را دکتر بنیارت معالجه کرد و تب دوم را پرفسور  
 ناپلئون ایجاد کرد و خود نیز بدان مبتلا شد و با استعفای ناپلئون  
 پزشک و بیمار هر دو عرق کردند امروز نیز بعضی از پزشکان پاره از  
 تبها را با داروی تب آور معالجه میکنند .

## سرگذشت ناپلئون



چون ناپلئون بر کرسی امپراطوری جلوس کرد، فرانسه را  
 ابهت و عظمتی بی نظیر بخشید.  
 نیروی ابتکار خدا دادش سازمانهای بیشمار بوجود آورد و حرص  
 از بی پایدانش بر سازمانها رنگ جهانگیری میداد  
 ناپلئون بمشق وصال محبوب می کوشید و گودال های ژرفی  
 که بمروور با دست خویش ایجاد کرده بود دی خاموشاشی نهادند  
 مینمود نمی دید؟



آن روز ناپلئون از رژه باشکوه و بی مانندی ناز میگشت،  
سپاهیان بیدشمارش فقط بعشق امپراطور فریاد میزدند.  
**پاینده باد امپراطور**

خون در رگهای ناپلئون میجوئید و می شنید که صدای  
سپاهیان در جهان منعکس گشته، جهانیان در بیدگاه امپراطور  
پدا خواسته فریاد میزنند

### جاوید باد امپراطور رویای امپراطور

از این صدا و آن ندا، ناپلئون بعالم خلسه فرو رفت، وزیرانش  
را که رئیسان دفتری بیش نبودند اجضار، واحکام و فرمانهای  
امپراطوری را صادر فرمود.  
**وزیر فرهنگ را فرمود**

تا در افزایش فرهنگ خانه ها کوشش کنند، در پایبخت  
ها وشهرهای بزرگ دانشگاه ها و دانشکده ها پیدا سازند، در شهرها  
دبیرستانها • و در قصبه ها، دانشسرا ها بنا نمایند • میوه های  
آنها بدیه ها فرستند و تمام افراد کشور را بمرور بداروی فرهنگ  
معتاد سازند • سپس افزود زنها چون نو باوکان بدبستان روند  
نخست عشق پرستش امپراطور را آموزند و نام مبین را تحت الشعاع  
آن قرار دهند و این اصل را در تمام مراحل آموزش بر  
قرار سازند •

وزیر فرهنگ تعظیم کرد و گفت.

**پاینده باد امپراطور**

### وزیر دادگستری را فرمود

تاداد گاه ها را اصلاح کرده . دادگاه های نوین ایجاد نمایند .  
و کد امپراطوری را به موقع اجرا گذارند : با اهل کشور بمعدل و داد  
رفقار کرده داد و دهش پردزند .

سپس افزود ، زنهار ، چون پای مصالح امپراطور بمیدان آید ، امپراطور  
را مافوق قانون دانند ، امرش را وحی منزل شناسند و مصالحش را بالاتر  
از مصالح کشور دانند .

وزیر دادگستری تعظیم کرد و گفت

پاینده باد امپراطور

### وزیر اقتصاد را فرمود

تا سراسر کشور را با راه های شوسه پیوند دهند ، پل ها  
بسازند و کار خانه ها ایجاد کنند . در توسعه عمران و آبادی کشور  
کوشش نمایند و در پیشرفت کشاورزی و پیشه و هنر و تمام رشته های  
حیاتی و اقتصادی کام های بلند بردارند .

سپس افزود . زنهار راه ها را نخست برای ارتش امپراطوری سازند و  
و کار خانه ها را زراد خانه های امپراطور قرار دهند .

وزیر اقتصاد تعظیم کرد و گفت

پاینده باد امپراطور

### وزیر دارائی را فرمود

تا اصول وصول مالیات را که شورش فرانسه تغییر داده است  
تکمیل کند ، مقاطعه کاری را در گرفتن مالیات ملغی سازند . و سازمان  
های خاصی در دیه ها و دهستان ها و شهر ها و شهرستانها دهند  
ممیزی کنند و مالیات را بمعدل و انصاف وصول نمایند

**سپس افزود زنهار** و تامین هزینه سپاهیانم را از تو خواهانم  
 بویژه اکنون که سفری بزرگ در پیش دارم و عازم آنم که بر روسیای  
 تازم و کار آنان را بسازم، و سپس از راه ایران به هندوستان رفته به  
 تسخیر جهان پردازم، بعد گوشه عزت گیرم در کاخ خویش برونق  
 و فتق امور پردازم و جهان را همه عدلو داد، رامن و امان سازم و  
 کاخ خویش را پرستگاه جهانیدان قرار دهم  
 وزیر دارائی تعظیم کرد و گفت

**پاینده باد امپراطور**

**وزیر جنک را فرمود**

تا بزرگترین ارتشی که جهان را بیساز است ایجاد کنند و  
 سازمان هائی که فکر هیچ نغمه بدان نرسیده است بوجود آورند  
**سپس افزود زنهار**، چون سپاهیان بعرضه کار زار روند  
 بعشق امپراطور جنگند، در خاک و خون غلطد و فریاد زنند  
**جاوید باد امپراطور**  
 وزیر جنک تعظیم کرد و گفت

**پاینده باد امپراطور**

**در پایان کار وزیر پلیس را فرمود**

فرمان های لازم را بیدارات ابلاغ کردم، در نگاهداری  
 امنیت داخلی کوشش کنند

**سپس افزود زنهار**، چون هم میهنان در اجرای اوامر  
 عمل نمایند و یا برای جهان آرام خورده گیرند، بجای زندان  
 باستیلا که آزادی خواهان ویران کرده اند تو زندان ها بساز و کار  
 مخالفان و معاندان را یکسره ساز

وزیر پلیس تعظیم کرد و گفت : پاینده باد امپراطور  
در پایان خلسه ناپلیون تاجداران را دور شمع خویش دید  
که پروانه وار گشته فریاد میزنند جاوید باد امپراطور  
ناگاه از دور شبجی سیاه پدیدار گشت ؛ ارتش بزرگش در  
جلگه های سرد روسیه نابود ؛ واروپادر آتش آزش شعله ور گشته  
بمرور تخت و تاجش را میسوزد ؛ سربازان فداکارش ازهر سو عقب  
نشسته ؛ در واترلو فریاد الفرار ، الفرار ؛ بر آورده پشت بمیدان  
جنگ نموده اند ؛ تاج امپراتوری واز کون و تخت آرزویش سر -  
نگون گردید .

در جزیره سنت هلن از خواب بیدار شد و فریاد بر آورد :  
ای تقدیر تو از من قویتر بودی



# بخش سوم

تب شورش ایران

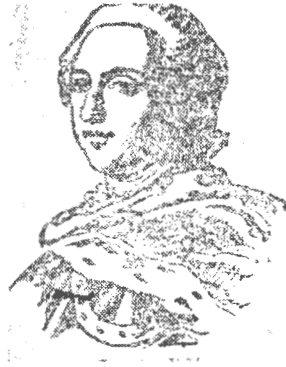
دوره کمون یا نهفتگی

حکومت خود مختاری دو هزار و پانصد سال در ایران ادامه  
داشت و ناصر الدین شاه مقتدر ترین پادشاهان قاجار بر سریر اقتدار



ناصر الدین شاه قاجار

نشسته با روش پیشینیان بجهانگیری و جهانداری میپرداخت.



### لوئی پانزدهم

جهانگیریش باری که صفحه تاریخ را شیرین یا رنگین کند نداد و جهانداریش ادامه روش دیرین عهد باستان بود، و با اقتداری مطلوب عصر و زمان توأم گشته بود.

استانداران و فرمانداران وصول و ایصال مالیات قلمرو خویش را از زمامداران بمقاطعہ میگرفتند کارهای قضائی و مسئولیت برقراری و نگاهداری امنیت و تمام کارهای اداری زمان را عهده دار، و فرمان-فرمایانی خود مختار بودند.

اصول عدل و داد نیز همان سبک عصر استبداد بوده فزونی و کاهشی نسبت بدان نداشت.

مقدرات جان و مال ساکنان هر ناحیه بدست سران آن بوده مقدرات اینان نیز بدست زمامداران و پادشاه خود مختار قاچار سپرده بود شاه زمانی بر کرسی فرمانفرمائی جلوس کرده بسا سطوت و ابهت فرمان میداد، ولی بیشتر بسا پردگیان حرم بسا عیش و عشرت



سرگرم بود.

چادر نشینان و روستائیان و شهریان باصول یکنواخت دیرین خو گرفته‌زمانی بآرامی بسر برده گاهگاهی خواب‌هایی آشفته میدیدند. روابط ایران و اروپا که از زمان ناپلیون کبیر و فتحعلیشاه از



### لوئی چهاردهم

سر آغاز شده بود روز افزون گشته بر شماره سفیران و نمایندگان سیاسی بمرور افزوده میشد.

فرهنگیان، سیادت معنوی کشور های فرنگ را بدست گرفته نیروی برق و بخار را کشف نموده فرنگیان راه تکامل خویش را به تندی برق می پیمودند.

ایران و ایرانیان و سایر خاوریان را از این رستخیز بزرگ

خبری نبود و اثری از آن در خاور زمین پدیدار نمی گشت.  
شاه و همراهان، عظمت و جلال دربار ناپلیون سوم امپراطور  
فرانسه، و شوکت و شکوه بارگاه ملکه و یکتوریا پادشاه انگلستان  
و سایر تاجداران اروپا را بدیده خود دیده ابهت و اقتدار خویش را  
برابر آن ناچیز میدیدند.

در باریان میگفتند، صلاح مملکت خویش خسروان دانند  
و خسرو ستارگان خاور زمین صلاح چنین دیده بود که این راز را  
بکس نگویند و ایرانیان راه فرنگ نپویند و ره کسب فرهنگ نوین  
نجویند مبادا فرهنگیان از حقیقت آگاه گشته پرده بردارند و خاور  
زمین را آنگونه که هست بنمایند.

ناصرالدین شاه از طرف تاریخ نقش لوئی چهاردهم یا لوئی  
کبیر و لوئی پانزدهم را توأمآ عهده دار گشته بود.  
از لحاظ مدت سلطنت و اقتدار لوئی کبیر ایران است و از  
لحاظ علاقه به تعیش و تفریح بالوئی پانزدهم هم آهنگ گشته میگفت  
دنیا پس مرگ ما چه دریا چه سراب.

شماره متفکران و نویسندگان این زمان از شماره نویسندگان  
زمان پادشاهان نامبرده بوربون کمتر بودند ولی از لحاظ فکر نقش  
مداحان زمان لوئی کبیر و متفکران زمان لوئی پانزدهم را توأمآ  
بازی میکردند.

دسته نخست مداحی پادشاه را عهده دار گشته شاهرا ظل الله  
و سایه اش را سایه خدا و فرمانش را فرمان یزدان میدانستند، شاهرا  
بکهکشان رسانده تاجداران جهان را برابرش خوار و بی مقدار

میشهر دند .

دسته دوم از سر چشمه دمو کراسی کما بیش سیراب گشته بسا  
متفکران عصر اوئی پانزدهم هم فکر بودند، از روش دیرین استبداد  
شدیداً انتقاد کرده نهال آزادی و دمو کراسی را میکاشتمند.  
مرحوم سید جلال الدین اسد آبادی معروف بافغان و میرزا  
آقا خان کرمانی و میرزا احسن خان خمیر الملک، نسبت بمحیط خویش



روانشاء میرزا آقا خان کرمانی

نقش ولتر و ژان ژاک روسو و مونتسکیو را بازی کرده در تنویر افکار  
و هدایت توده کوششهای شایان تحسین و تقدیری انجام دادند .

نامبرده اخیر مانند روح القوانین منتسکیو، قانون نامه نوشت  
ولی کتاب خود را با افکار خویش بگور برد.  
شاه بعواقب آن پی برد و با اقتدار خود باعث تمدید دوره  
کمون گشت، وای پیش آمدی فکر شاه را ناراحت کرده از لحاظ  
روان شناسی اثری خاص در افکار ایرانیان گذاشت.



روانشاد اسد آبادی

شاه خود مختار امتیاز انحصار توتون و تنباکو و پاره انحصارهای  
دیگر را به بیگانگان داد، هر حوم میرزای شیرازی و سایر دانشمندان  
زمان آن را بر خلاف مصالح کشور دانسته بمبارزه پرداختند، توده

بهدایت آنان قیام کرده نقض فرمان را خواستار گشتند .  
شاه نخستین بار پس از دیدن نتایج تحریم تنباکو ، تمکین نموده  
فرمان خود را نقض کرد (۱۲۶۸) .



روانشاد شیخ احمد روحی

هم میهنان بویره متفکران باین فکر شدند که هر گاه شاه بر  
خلاف مصالح عام قدمی بردارد و جامعه بتشخیص آن قادر و همه  
یکدل و یکزبان باشند ، ممکن است فرمان او را نقض کنند و فرمان  
شاه فرمان خدا نیست .



## آغاز تب‌دموگراسی ایران

یا شروع بزرگترین دوران تحول آن

در شرح بیماری شوریس باختصار میکوشم و شرح و بسط آنرا بمورخان واگذار میکنم که این کار ویژه ایشان است، ولی بحث در علل و نتایج آنرا تا حدی که نیروی قضاوتم اجازه درک حقیقت را داده قلمم را یارای نگارش آنست بنظر خوانندگان عزیز میرساند در سال ۱۲۷۵ خورشیدی جهانداد قاجار رخت از جهان بر بست و مظفرالدین شاه بر جایگاه پدر نشست، مظفرالدین شاه روحیه پدر خود مختارش را نداشت.

پیروان متفکران نامبرده بالا به تبلیغ عقاید آنان پرداختند و انتقاد از استبداد را وجهه همت خود ساختند، فرنگ رفتگان نیز نظر خود را تر و خشک بدان افزودند، ششایش روز افزون دبستان های نو بنیاد و پیدایش مطبوعات نیز کمک بزرگی بتنویر افکار کرد. از لحاظ روان شناسی نیز اثر نقص فرمان شاه و الغای انحصار تنباکو در اذهان باقی و از ابهت فرمانهای زمامداران کاسته بود. مظالم زمامداران وقت را باید پایان دوره نهفتگی و آغاز لرز و تب دموگراسی ایران دانست. از گوشه و کنار کشور فریاد دادخواهان بلند شده از پیداد بیداد گران شکایت آغاز کردند.

فریاد آنان انعکاسی خاص در تهران بخشید، توده بهدایت



### روانشاد خیبر الملک

روانشادان سید محمد طباطبائی و سید عبدالله بهبهانی قیام کرده  
خواهان تاسیس عدالتخانه گشتند (۱۲۸۴) و این هنگام را آغاز  
لرز دانیم .

زامداران مخالفت کردند ، آنان قدمی پیشتر نهاده خواستار  
قانون اساسی گشته در میان اساسی کشورش دانستند زمامداران بر  
مخالفت افزودند و تب حقیقی دموکراسی شروع شد .  
تب بهرور سراسر پیکر کشور را فرا گرفت ، مظفرالدین شاه  
از جریان آگاه شد ، مسئول را اجابت کرد و در تب تخفیفی حاصل

گشت (۱۴ مرداد ماه ۱۲۸۵)

هذیان

جنبشی در سراسر کشور پدیدار و آثار تب دموکراسی نمودار بود.

تمام اعضای پیکر کشور کمابیش در این تب سهیم بودند ولی آذر بایجان، عضو مهم اندام میهن، حرارتی بیش از دیگران ابراز



روانشاد مظفرالدین شاه

میداشت، فرمان شاه، نخستین مجلس شورا یا شورای پزشکان بنا  
کمک پزشکان عالیقدری که از کارمندان برجسته آن بودند نخستین  
قانون نامه ایران را بنام قانون اساسی تنظیم کرده در همان اساسی کشورش



خواندند.

روزیکشنبه ۸ دیماه ۱۲۸۵ بیش از چند روزی بسفر ابدی شاه باقی نمانده بود که فرمول درمان اساسی را تصویب نموده فرمان خدارا بجا آورد و آن کار نیک را کفارة گناهانش دانست و نامی نیک از خود بیادگار گذارد.

دو واژه عدل مظفر که باخط زرین بر سردر شورای پزشکان از آن روانشاد بیاد است، بیاد ظفر عدل و داد بر جور و بیداد عصر استبداد است.

درباریان از کار برکنار ماندند و مجلسیان عهده دار اداره چرخ امور ایران و درمان تباران گشتند.

در این هنگام کشور نیازمند بپزشکان حادثی بود که اندام نیمه جان تباران را روانی دهند، نور فرهنگ بر آن تابند، و با بیماران آن کنند که پزشکان عالیقدر ژاپون مقارن آن زمان و پیش از آن با هم میهنان خود کردند. و دوره تکامل سریع شکفت انگیزی در کشور خورشید طالع ایجاد نمودند.

بدبختانه وضع چنین نبود و طالع ما با طالع ژاپون متفاوت بود، و محمد علیشاه قاجار، میکادو ماتسوایتو نبود، دیده درباریانش بنور فرهنگ نوین روشن نکشته خود نیز در بارگاه فرهنگ شرف حضور نیافته از بوستان فرهنگ میوه ای که کشور را بکار آید و تباران درمان کند نچیده بود.

باران و دستیارانش طرفدار روش پیشینیان بوده فصدرا تجویز کرده درمان اساسی تب خواندند.

پزشك فساد ، فسادى بپا کرده در حال هذیان ، فریاد زد بمعجون  
اساسى نیازی نیست من با سلوب طب قدیم رفتار کرده روش قدیمیان  
را محترم میدارم .  
تبداران فریاد بر آوردند تو خود بیمار و مجنونى و انتظار  
علاج از تو نوعى جنون است .



#### روانشاد طباطبائى

پزشك و بیمار در حال هذیان بجان هم افتادند و سرانجام پزشك  
را جواب کرده فرزند كوچكش احمد شاه را بر كرسى بزرگ طبابت  
ایران نشاندهند، و باز شورای پزشكان اختیارات را بدست گرفت (۱۲۸۶).

نظر نکته سنجان راجع بنسخه درمان و پزشکان آن زمان  
شوستر امریکائی پزشک مشاور بیگانه که برای روش گرد-  
آوری و هزینه درمان تباداران زمانی بمایران آمده است ، در دفتر  
خطرات خویش بنام اختناق ایران ، نخستین شورای پزشکان را  
ستایش کرده رفتار و کردارش را شایان تمجید و تحسین دانسته است.



روانشاد بهبهانی

نکته سنج فرانسوی راجع باعطای دستخط مشروطه در کتاب  
شورش ایران نظر خود را چنین بیان کرده است .

نه شاه فهمید بملت چه داد و نه ملت دانست از شاه چه گرفت  
بعبارت دیگر تکامل ایران را برای نیل به دموکرات ناقص دانسته  
اجرای چنین دستوری را برای تب داران ایران زود دانسته است .  
بنظر نگارنده چون این سبک حکومت خود مختاری مانع  
تکامل است ، بنا براین هر وقت چنین جنبشی آغاز میگشت زود بود.



# ادامهٔ تب و ضعف

۱۲۸۷ - ۱۳۰۰

روش تقسیم طبقات توده در کشورها و اعصار مختلف، متفاوت است، در کشورهای خاور توده را میتوان بسه طبقه چادر نشین و ده نشین و شهر نشین تقسیم کرد.

چادر نشینان تیغی دو دمند، دم مثبت و دم منفی دارند. چنانکه بکارهای زر خیز خویش، کشاورزی و گله داری، اشتغال ورزند کنجینهٔ کشورند و اگر سلاح بر دست گیرند بزرگترین آفت تکامل جامعه خواهند بود.

در زمان ناصرالدین شاه طبقات سه گانهٔ بالا بر جای خودنشسته بودند و هر کوشش جنبشی با اجرای سیاست بیم و ترس که مطلوب زمان بود نابود میشد.

در زمان مشروطه افراد کشور بموافقان و مخالفان آن تقسیم گشتند، دسته هائی از چادر نشینان به پیروی از سران خود با اینان یا آنان هم رای گشتند.

تحولات داخلی از سطوت و قدرت دولت مرکزی کاست، دخالت بیگانگان و بی لیاقتی زمامداران و سوء استفاده توده از آزادی مزید بر علت گشت، چادر نشینان با سلاح آتشین به جان

هم میهنان خود افتاده در گوشه و کنار کانونهای فسادى ایجاد گشت  
تب داران دائماً پزشک عوض کرده آثار بهبود نمیدیدند .  
از پزشکان بیشماری که در این مدت بعیادت بیماران آمده  
بدرمان پرداختند یکی شایان توجهی خاص است و آن دکتر پیمان است  
دکتر میگفت من نیازی بشورای پزشکان ندارم توده را بکمک  
یاران خود درمان میکنم .

دکتر پیمان اقتداری از خود نشان داد که در دوره نخست  
مشروطه ایران بی نظیر بود ، در گوشه و کنار نیز پاره از کانونهای  
فساد را شکافت .

ولی در پایان کار ، توده از همکاری با پزشکان مشاور بیگانه  
یا مستشارانی که دکتر برای بهبود جامعه مفید میدانست ناخورسند  
بود . (پیمان ایران و انگلیس ۱۹۱۹) دکتر بیماران را بحال خود  
گذاشت و از کار کناره گیری کرد .

تب باقی . با ضعف و بیحالی توأم ، و هر روز شدیدتر می شد .



## بیگانگان و تب شورش ایران

روابط ایران و اروپا از دیرباز از زمان نامداران صفوی و معاصران هانری چهارم و لوی سیزدهم و لوی چهاردهم برقرار بوده است، در پایان دوران سلطنت صفوی در زمان شاه سلطان حسین سست نهاد، افغانان و سایر بیگانگان بایران رو آورده ناامنی و بینظمی برقرار گشته بود.

اثر واکنش آن در اروپا قطع روابط ایران و آن سامان گردید در زمان ناپلئون کبیر، جهانگیر آزمند خوابهائی شیرین دیده برقراری روابط با ایران را سودمند دانسته بود.

نخستین سفیر ناپلئون کبیر در سال ۱۱۸۴ خورشیدی (۱۸۰۵ میلادی) در زمان فتحعلیشاه بایران آمد و از آن زمان تا کنون روابط ما با آن دیار ادامه دارد.

گشایش این ارتباط در تمام شئون حیاتی و اجتماعی و سیاسی و نظامی مؤثر گشت.

وضع عادی زندگانی مانیز تغییر کرد، خوراک و پوشاک و مسکن مانیز بمرور کما بیش صورت زندگانی اروپائی بخود گرفت. از لحاظ سیاسی و سپاهی، وضع نامطلوبی پیش آمد: افکار و عقاید و مصالح بیگانگان در کارهای ما واکنشی ایجاد کرد قسمی که تطبیق مصالح کشور با منافع بیگانگان بویژه همسایگان از بار یکترین

و دقیق ترین کارهای سیاستمداران و زمامداران گشت.

در اواخر جنگ بین الملل همسایه شمالی بشدیدترین تپی که تاریخ شورشهای جهان را بیاد است دچار شد و روابطش با ایران موقتاً برید.

در زمان زمامداری دکتر پیمان نخستین بار در تاریخ یکصد و چهل ساله اخیر ایران، عرصه میدان برای همسایه جنوبی بازگشته خالی از اغیار بود و مطرح شدن پیمان نتیجه بی رقیب ماندن عرصه پیکار بوده است.

آنانکه بیگانگان را موجد تب شورش ایران میدانند راه خطا پیموده اند، قیام هم میهنان نتیجه کوششهای خستگی ناپذیر روانشاد سید محمد طباطبائی است. و آن بزرگوار را حتی بزرگ برگردن ایرانیان است.

هم آهنگی سید عبدالله بهبهانی نیز نمره اندرزهای آن روانشاد است.

در جریان شورش بیگانگان بدیده مصالح خویش بدان نگر بسته از روحیه ما و موافقان و مخالفان استفاده کردند دسته باینان و دسته بآنان پیوستند. موقع شناسان و سودجویان نیز که همیشه در هر کشوری خواه آرام یا پریشان وجود دارند. آلت اجرای نظر بیگانگان گشتند.

این موضوع اختصاصی با ایران ندارد؛ وضع روابط بین الملل طور بسته که کمتر شورش داخلی از دخالت مستقیم یا غیر مستقیم بیگانگان بویژه همسایگان در امانست، استنباط امر از صفحات



تاریخ آسان است.  
هجوم همسایگان فرانسه بمرز های کشور در دوران شورش  
تاریخی آن یکی از گواهان این سخن است .  
دخالت نیروهای مسلح بیگانگان در شورش روسیه و شورش  
اخیر اسپانیا گواهانی دیگرند .  
بدیهی است که نفوذ زورمندان در ناتوانان بیشتر میباشد .



# بخش چهارم

## آغاز سده چهاردهم خورشیدی

یا شروع بزرگترین ادوار تحول و تکامل ایران

---

چند صباحی به پایان سده سیزدهم خورشیدی مانده بود. تب تباران و جنگجویان اروپا پس از چهار سال خونریزی (۱۲۹۷-۱۲۹۳) که تا آن زمان بی نظیر بود پایان یافته بود. روز هفتم تیرماه ۱۲۹۸ خورشیدی (۲۸ ژون ۱۹۱۹)، عرقداران آن سامان در کاخ تاریخی ورسای جمع گشته افکار خود را بدیگران تحمیل نموده نسخه درمان را امضا میکردند. ولی ابرهای تیره و تار هنوز از آسمان ایران پراکنده نگشته و تب شورش تسکین نیافته بود. بیماران در ضعف و بیحالی بسر برده کانونهای فساد در سراسر پیکر کشور هویدا بود.

\* \* \*

ایران برای نخستین بار از حکومت خودمختاری دوهزار و پانصد ساله خلاص گشته جامعه دموکراسی پوشیده بود. اقتدارات سران کشور بدست وزیران و اختیارات اینان بدست

مجلسیان و انتخاب و کیلان بدست عوام سپردد بود.

عوام فریبان نادانی بنام هادیان ملت، راهنمایی هم میهنان را بدست گرفته، کورانی عساکش کورانی دگر گشته بودند. توده از مفهوم دموکراسی آگاه نبود. آزادی را خودسری دانسته، رشته نظم بمرور کسیخته شده در هر گوشه خودسری آغاز گشته بود.

دست طبیعت از کمک باین بی نظمی دریغ نداشت، کوههای مرتفع مازندران و آذربایجان و کردستان و لرستان و سایر نقاط کشور، سر با آسمان کشیده بذکر مفاخر تاریخی خویش قناعت کرده ارتباط شهرها را از سده ها پیش بریده بردند. باستانی چند راهی که بیگانگان در جنگ بین الملل یا پیش از آن برای مصالح خویش ساخته بودند، ارتباط نقاط از همان راههای کاروان رو عهد باستان بود.

سران هر نقطه خود را سران آن منطقه دانسته، کانونهای فساد در سراسر کشور ایجاد گشته بود. راهزنان راه را بر کاروانیان سد نموده، ارتباط فکری و بازرگانی را قطع کرده بودند.

سستی و بیحالی در تمام کارهای اداری حکمفرما و گناه کارمندان پس از ماه ها انتظار و یا اعتصاب بجای حقوق ماهیانه جو و آجر دریافت میداشتند.

مالیات لا وصول و خزانسه تهی و بتهی دستی عمومی منتهی گشته بود.

دولت هر چند سال یکبار کشکول گدائی نزداین و آن دراز کرده باگروگذاردن منابع کشور وامی ازبیکانگان تهیه نموده بکام گراگانی گرسنه مینهاد .

اهالی شهرستانها علاج دردهارا از زمامداران وهادیان خواستار بودند ؛ آنان نیز بدرد بیدرمان اغراض شخصی گرفتار شده هر دستة دیگران رامقصدانسته خودرا از هر معصومی معصوم تر وانمود میگردند . همه دم از عدل و داد زده ، خود بیداد کرده ، کشور را در آتش بیداد میسوختند .

نا امیدی در تمام شئون اجتماعی مشهود و روزنه امید ی پدیدار نبود .

عزت نفس و اعتماد بنفس نیز رخت بر بسته بودند .

روزنامه نگاره یهن پرست بدبینی روزی می گفت :

درد ایران بی دواست .

همکار خوشبینش پاسخ داد . درد ایران با خداست .

خوشبین حق داشت ، درد ایران با خدا بود ، خدا خواست

و رضا خان قدر بر افراشت .

\*\*\*

پاسی از شب سوم اسفند ۱۲۹۹ گذشته بود که دکتر رضاخان

تهران را تصرف کرده خواستار درمان شد .

نخستین نسخه که زیر عنوان حکم میکنم ، برکوی و برزن

پایتخت ایران چسبیده بود زنگ اعلام و اخبار آغاز حکومت با

اقتداری بود .



- ۴۸ -

صورت مغاینه دکتر رضا خان و جریان درمان را از دفتر  
خطرات ایام استخراج کرده بنظر خوانندگان عزیز بویژه نوجوانانی  
که آن روزگار را بچشم ندیده‌اند میرسانم .

امید است بدیده عبرت بدان نگریم ، از صفحات تاریخ پند  
گیریم ، داروی فرهنگ مصرف کرده پزشک خویش گردیم ، جامه  
عافیت پوشیم و بخواست خدا ودر زیر لوای فرهنگ رو به تکامل  
روسیم و از بازگشت تب بویژه در دوره کنونی که دوره بحران  
و عرق است پیش گیری کنیم و فراموش نکنیم که علل متشابه وقایع  
و نتایج متشابه بوجود می‌آورند .

سوم اسفند ۱۳۹۹

دکتر رضا خان گوید .

امروز صبح بدقت بوارسی بیمار پرداختم ، بیمار را بیحال  
و تبار یافتم ، قلب و دستکاه گردش خون طبیعی ولی حرکات دل  
و جریان خون ضعیف است .

سلسله اعصاب و حواس پنجگانه بجا است ولی نیروی تصور  
و تعقلش بس کوتاه و نیروی قضاوت و استنباطش از آن کوتاه‌تر است  
کوئی دیدگانش را غباری فرا گرفته و جهان را تیره و تار  
از پس ابر می بیند و درست قادر بتشخیص وضع و موقع خود در  
جهان نیست .

اندیشه و گفتار و کردارش به هذیان بیشتر مینماید تا بحال  
طبیعی تندرستان .



بیماران گاه بر روی موضوع های واهی و بی اساس وزمانی بر روی چیز هائی که منافع شخصی مینامند به مباحثه می پردازند، مباحثه با مغالطه و سنسطه آغاز میشود با گفتار های ناروا ادامه پیدا کرده و با منازعه و مشاجره پایان می یابد.

جای شگفت است که توده بیمار قادر بتشخیص مصالح خود نیست و اغاب بر علیه منافع خود قیام کرده با پا فشاری زیاد آنرا خواستار است.

در این حال بیمار نادانی را مانند که گنه گنه تلخ برای او نوشداروست، ولی بیمار ندانسته خواهان شیرینی هائی است که شاید برای او زیان آور است و از تلخی داروی سودمند گریزان است. زمانی نیز کسانی را مانند که هر آن پزشک عوض کرده عقده دل را نزد او بکشایند و هر چه دردل دارند بگویند، او را بقراط زمان دانند ولی هر گز دستور او را بکار نیندند. روزی دیگر طبیعی تازه خواهند، پزشک نخستین را نکوهش کرده نزد پزشک نوین شکایت برند و او را ستایش کنند.

دستها و پاها و اعضاء و جوارح اندام نیز طبیعی، ولی بیمار گامیکه بتوان گام صحت و عافیتش نامیدسوی کمال مطلوب بر نمیدارد. باندیشه اندر شده با خود می گفتم که چون است که اعضاء همه طبیعی و فکر و روان بیمار دگرگون است.

این پند را از بقراط سر پزشک پیشینیان بیاد داشتم نخستین

وظیفه پزشك آن است كه مضر نباشد. من هم نه فقط مایل نبودم  
زیان مند شوم بلکه میخواستم سودمند واقع شده اعتماد بیمار را کاملا  
جواب کنم در کتاب پزشكان اخیر نیز خواننده بودم که تا کانون مرض  
رفع نشود بیماری درمان پذیر نیست.

باز بفکری عمیق فرو رفتم. بتجدید رارسی بیمار پرداختم،  
در گوشه و کنار بیکر، کانونهای فساد یافتیم، مانند ارشمیدس فریادی  
از شادی بر آوردم و گفتم، یافتیم، تب بیمار از حال عادی خارج  
گشته صورت سپ تی سبی یا تعفن خون بخود گرفته است، از  
کانونهای فساد زهرا به یا تو کسین خارج شده جهازها را مسوم میکند  
و مانع صحت و سلامت و تکامل بیماران است.

قلم تدبیر پزشکی بتنهائی برای درمان کافی نیست و باید با  
نشتر شمشیر جراحی توأم گردد.

سپس پایه درمان را بر این سه اصل نهادم.

داروی مسکت برای تسکین تب و هذیان، آمپول قوه برای  
تقویت و نگاهداری قلب و سایر دستگاهها، و نشتر شمشیر برای  
شکافتن کانونها، و از همان روز بمداوا مشغول شدم:

\*\*\*

تشخیص درست و معالجه بجابود، داروی مسکت حالت عمومی  
بیمار را تسکین داد، آمپول قوه به قلب و ریه و سایر دستگاهها  
نیروئی تازه بخشید، و نشتر شمشیر درمان کانونهای فساد  
اعجاز کرد.

در تب تخفیفی کلی حاصل گشت و بیمار روبه بهبودی میرفت



رضا شاه

بیماران بپا خاستند و بیاس این خدمت و بشکرانه آن نعمت همه  
یکدل و یکزبان روز اول گفتند: زنده باد دکتر رضاخان (۱۳۰۴-۱۳۰۰)  
روز دوم فریاد زدند: پاینده باد پرفسور پهلوی (آبانماه ۱۳۰۴)  
از روز سوم به بعد فریاد کشیدند.  
جاوید باد شاهنشاه (۱۳۲۰-۱۳۰۵).



## توضیح

مقصود از نامهای دکتر فرهنگ و دکتر خوشرنک و دکتر  
نیرنک که در باره بخش ها بکار برده شده است کوشش در تشریح  
افکار زمان است و نظر خاصی باین و آن ندارد.  
آیا مبارزه فرهنگ و نیرنک جدال هوای عقل و نفس استاد  
است؟!.



## شورای استاد

چون دکتر رضا خیان بر کرسی استادی جاوس کرد با قلبی پاک معاونان و دستیاران خود را احضار فرمود در روش ادامه درمان بمشاوره پرداخت ، مشاوران استاد سه دسته بودند .

نخست - فرهنگیان - بریاست دکتر فرهنگ .

دوم - نیرنگیان - بریاست دکتر نیرنگ .

سوم - خوشرنگیان - بریاست دکتر خوشرنگ .

استاد ابتدار و بدکتر فرهنگ سپس بدیگران کرد نظر هر یک را جویا شد .

- دکتر فرهنگ گفت ! تشخیص حضرت استاد قابل تقدیر و درمان شایان تقدیس است ، بیمار از تبی خوفناک و کابوسی وحشتناک خلاص شده است ولی هنوز روحاً ضعیف و جسماً نحیف بوده نیروی تصورش بس کوتاه است .

چنانچه مقتضی دانند نخست به بیمار داروی فرهنگ داده شود سپس سازمانهایی نظیر کشورهای فرهنگی جهان طبق مقتضیات عصر ایجاد شود ، هر چند اثر داروی فرهنگ به روزمان ظاهر میشود ولی در حقیقت بهترین درمان اساسی است ، بیگانگان که از لحاظ سازمانهای پیشمار از ما پیشند ، پیشی آنان مدیون پیشرفت های ایشان است و فرهنگ موجود سازمانهای نوین جهان است ، بعلاوه

داروی فرهنگ جسم را نیروئی مخصوص بخشد و روح را نشاطی تازه دهد و افق تصور وسیع شده نیروی قضاوت و تصور رشد کند. و بیمار در انجام پزشکی خویش گردد و پس از بهبود از بازگشت تب پیشگیری شود، در این هنگام جامعه با ورزش لازم رستخیز فرهنگی که در خور نیاکانش باشد آغاز کند.

دکتر نیرنگ گفت من با نظر دکتر فرهنگ مخالفم چنانکه بیمار پزشکی خویش شود خود را از حضرت استاد بی نیاز داند و ممکن است روزی بزجسارت افزایشد و بر رای آن بزرگوار که سر آمد اقرانند خورده گیرد، چنانچه مصلحت دانند سازمانها چنان رنگین شود که دیده همگان را خیره کرده قدر خداوندگار را دانسته همانطور که در خور است یگانه عصر و فرید دهرش شناسند، دکتر فرهنگ از مراحم و الطافت سوعا استفاده کرده مشاوره را دادن دستور دانسته است ما جان نثاران سریر اعلی در آستان حضرت استاد ذره بیمه داریم امرت مطاع و فرمانت فرمان خدا است .

دکتر فرهنگ گفت: سعدی از سران فرهنگ ما فرموده است: هر که شاه آن کند که او گوید حیف باشد که جز نکو گوید یکی از بزرگترین علل بیماری جامعه کنونی آنست که در سده گذشته اروپائیان در زیر اوای فرهنگ گامهای بلند برداشته سوی کمال مطلوب خویش روان گشتند در آن زمان زمامداران خاور در خواب غفلت خفته بودند و مثال خفته را خفته کی کند بیدار، مصداق پیدا کرده خاوریان با زمامداران خود در خواب بودند و هنگامی چشم گشودند که باخترین فرسنگها از آنان پیش بودند و

و خود را از جهانیان برتر دانسته سرور جهان خواندند و خواستند و میخواستند تا زنجیر بندگی بر گردن دیگران نهند، در این هنگام که خوشبختانه بخاص خدا وجود چنین استادی باین سامان ارزانی شده است، بر ماست که آن اشتباه بزرگ را جبران کرده پایه تعمیم فرهنگ را نهیم و سازمانهای مفیدی که فرهنگیان در سده گذشته بوجود آورده اند بادر نظر گرفتن وضع و موقع و مقتضیات کشور برقرار سازیم و پایه سازمان هارا بر فرهنگ نهیم، با فرهنگ هم فکری و هم آهنگی بین هم میهنان را تقویت داده وحدت ملی را جاوید و استوار سازیم.

دکتر نیرنگ در اندیشه رفت نیرنگی زده برای تحریک هوای نفس استاد گفت ما بندگان، کوچکتر از آنیم که در پیشگاه استاد خود نمائی کنیم، پیسرفتهای اخیر مانیز مرهون آن بزرگوار است و خود با آنکه سالهاست مصدر امور بوده ایم قادر به برداشتن کوچکترین گامی در راه پیشرفت نشده ایم، اینک که استاد قد بر افراشته و نیروی ابتکار خدادادش اعجاز خود را بجهانیان مینماید، ما را نیاید که پند و اندرزش دهیم و هر چه پسندد رواست چنانکه سعدی هم در جای دیگر فرماید هر عیب که سلطان بیسندد هنر است. و فردوسی از بزرگترین دانشمندان جهان نیز که تمام اهل فرنگ بعلو فکرش ایمان دارند و جهانداران روی زمین ترجمه کتابش را هر روز برای جهانداری تمرین میکنند فرموده است، چه فرمان ایزد چه فرمان شاه، ارتشی که نبوغ حضرتش بوجود

آورده است ، خود نخستین و واپسین درمان بوده مارا از هر داروئی بی نیاز میسازد .

دکتر فرهنگ از سفسطه نیرنگ و عاقبت چاپلوسی های خطرناکش ترسید و گفت ، خوب است قدری از الفاظ دست کشیده بمعنی پردازیم ، ارتش مانند تنه درخت و سازمانهای ما شاخه های آنند و ریشه ؛ درخت از فرهنگ سیراب میشود ، و میوه هایش نتیجه زحمات فرهنگیان است ؛ صفحات تاریخ گواهند که سپاهیان و سیاستیان مانند سایر افراد بشر ممکنست دچار اشتباههای سپاهی و سیاسی شوند ، فقط فرهنگ است که کشور را در این مواقع باریک نجات میدهد . و کشور با فرهنگ زنده و جاوید است ، فرهنگ دیرین میهن را زنده کنیم و آنچه از تمدن فرنگ مفید است بدان افزایش . روان هم میهنان را نیروئی تازه بخشیم . راه ها و راه آنها بسازیم و آنها را شریان کشور دانیم و ارتباط فکری و بازرگانی را بر قرار ساخته کارخانه ها در کشور تاسیس کنیم و بمرور هم میهنان را از کلای بیگانه بی نیاز نمائیم .

دکتر نیرنگ گفت روح کشور استاد است و نفس فرهنگ استاد و هر چه هست از استاد است ، راجع به شریانها و کارخانه و روش عمران و آبادی نیز هر امری فرمایند و او است و هر اقدامی فرمایند بجا است گرچه همه را به خویشتن اختصاص دهند و این روش نیکوترین وسیله پیشرفت کشور است ، بویژه می بینیم هزاران سال است که آبادی این مرز و بوم در حال رکود مانده و اکنون فرنگیان فرسنگ ها از ما پیشند

چنانچه استاد دست باصلاح اساسی زده باختصاص دادن آبادیها اقدام فرماید خواهید دید که دیری نخواهد گذشت که ایران گلستان شده کرانه های شمالش تفرجگاه تاجداران جهان خواهد گشت .  
دکتر فرهنگ گفت بیماران پس از خدا چشم بمراحم استاد دوخته اند کشور و هر چه در اوست از آن اودانند و باختصاص دادن آبادیها بحضرتش نیازی نیست چه کاخ و جایگاه استاد دل بیماران است و استاد آنان را از دست گرگان خلاص کرده کانونهای فساد را شکافته شبانی ایشان را عهده دار گشته است .

دکتر نیرنگ آواز بر آورد، دکتر فرهنگ بمرور از حد خویش پای بیرون مینهد، نخست مشاوره رادادن دستور دانسته است اکنون از حکومت حضرت استاد استقاده کرده کار را بگستاخی رسانده است، خدا فرماید (العبد و مانی یده کان لمولاه)، مادر بر اتر استاد بند کان و بردگانی بیش نیستیم و آنچه هست از اوست .  
دکتر فرهنگ آهی کشید و گفت، جای شگفت است که نیرنگ کلام خدا را نیز بمیل خود تعبیر و تفسیر میکند، تسلط ناس بر نفس و مال خود یکی از فرمانهای بزرگ ذات لایزال است .

\* \* \*

عقل استادرای فرهنگ را می پسندید و ای بتدریج تلقین ها و چاپلوسی های نیرنگ باهوای نفسش هم آهنگ میگشتند و استاد بین تلقین سروش و وسوسه اهریمن در تردیدی غریب گرفتار شد .  
سرانجام دکتر خوشرنگ را که تاکنون ساکت و صامت نشسته و ناظر قضایا بود بدآوری خواست و نظر او را خواستار گشت .

خوشرننگ باطناً با فرهنگ همراهی ولی از نیرنگهای دکتر  
نیرنگ ترسان بود و گفت .

بزرگوارا، وظیفه خدمتگذار گردآوری حق العلاج بیماران  
و تامین هزینه درمان است، فعلاً نیز پولی در خزانه موجود و منتظر  
فرمان حضرت استادم، این نکته را نیز بعرض رسانم از زمانی که  
در بیماران آثار بهبود پدیدار گشته بطیب خاطر دستمزد لازم را  
میپردازند و از موقعی که راه روها و دالانها امن شده است ارتباط  
آسان و گردآوری هزینه درمان سهل گشته است .

دکتر نیرنگ از شنیدن اسم پول و خزانه و سهولت گردآوری  
حق العلاج نیرنگی دیگر بخاطرش رسید با خنده شیطنت آمیز  
بفرهنگ نگاه کرد و گفت، هزینه درمان و آنچه هست از آن  
استاد است و چنانچه نظر ذره بیمه‌مدار مورد قبول خداوند گار واقع شود  
عمران و آبادی فوراً آغاز گردد و بیماران حق العالاجی بیشتر پردازند  
تا در امر عمران تسریع شود و اقدامات مجدانه در اصلاح امور عام  
بعمل آید، جان نثار نیز فدای کاری خویش را بیش از پیش آشکار  
ساخته چنان کنم که این سرزمین را خلد برین دانند، قدر ذات  
بی مثال استاد را دانسته منزلتش شناسند و خداوندگار را چنانکه  
در خور است خداوند جهان پندارند .

سپس نگاهی تحقیر آمیز بیاران انداخت و با تفرعنی خاص  
گفت از امروز همه ما بایند فرمان استاد را فرمان یزدان دانیم و  
عبادتش پردازیم و سایه اش را سایه خدا شناسیم، سر به آستانش  
سائیم و بدانیم که استخوان پوسیده یک سرباز که موجد پیشرفت

فرهنگ زمان است بر هزار فرهنگی دروغین رجحان دارد، از این ساعت قلمی که هدفش مدح استاد نباشد خواهم شکست و زبانی که ممدوحش آن بزرگوار نباشد خواهم برید و ..... و ..... و .....  
بالاخره آنان که حضرتش را معبود ندانند معدوم خواهم کرد.  
فرهنگ آهی سوزناک کشید و آهسته گفت، استاد محبوب است  
میخواهد معبود شود، میترسم مغضوب گردد.





## کارهای استاد

استاد به ادامه درمان مشغول شد زمانی نصیحت فرهنگیان میپسندید و وقتی دستور نیرنگیان بکار می بست شخصیتش فوق العاده و اراده اش تزلزل ناپذیر بود تلقین های خوب و بد را با عزمی آهنین اجرا میکرد بیمار را پیوسته با دستی توانا و گاه بادیستی دیگر ناتوان میساخت. روزی بپزشك فرهنگ گفت همه ساله صد نفر بیمار بفرنگ بفرست تا علاج شوند و در بازگشت بدرمان دیگران پردازند داروخانه های كوچك و متوسط فرهنگ را توسعه ده و درس میهن پرستی و وظیفه شناسی به آنان بیاموز تا وضع و موقع خود را در جهان تشخیص دهند. نیرنگ گفت پرستش استاد در صدر برنامه باشد و محرمانه دستور داد فرهنگ را با رنگی نوبن بنظر استاد رسانند از سطح معلومات بکاهند و بر تظاهرات بیفزایند، در پایان گفت زنهار چون سخن از فرهنگ خانه بزرگ بمیان آید موانعی بتراش و بگو فعلا موقع آن نیست.

\*\*\*

نیرنگیان در هر کاری دستی میبردند و دستبندی میزدند. فرهنگیان خواستند کاخ دادگستری بنا کنند نیرنگیان از پیش کاخ بیداد (زندان قصر) بپا کردند و دانشمندان و حرامیان را در يك ردیف قرار دادند.

فرهنگیان شریان سر تا سری کشور را که شاهکار استاد است  
بوجود آوردند. نیرنگیان بفسد مشغول شدند و گفتند بهترین درمان  
است. فرهنگیان بتقویت جسم و روح بیمار کوشیدند - نیرنگیان  
زالو را بس مفید دانستند و گفتند این دستور پیشینیان است.

### پایان کار رئیس نیرنگیان

کار مفیدی نماند که استاد بدان دست نزنند و از دست برد  
نیرنگیان مصون ماند. نیرنگ هر روز بادهای بدست استاد داد و  
نشئه آنرا ستایش کرد و دائم بر شماره جامها افزود استاد مست باده  
غرور شد و بیهاران را گاه فراموش کرد. قضاوت مریضان نیز تغییر  
نمود چشم و گوش خویش را گشودند و استاد را می پرست یافتند.  
چون اصلاحی میکرد میگفتند که می کرد نه وی و چون اشتباهی  
مرتکب میشد میگفتند که وی کرد نه می.

روزی استاد دانست که نیرنگ جامه رنگینی نیز برای او  
دوخته است. گفت جامعه را تاکنون رنگ زدی و من بخطا رفتم اما  
مرا رنگ مزن که حلالیت نکنم سر انجام دکتر نیرنگ به خم نیستی  
فرو رفت و رنگ عدم بخود گرفت.

### پس از رئیس نیرنگیان

دانشگاه که از بزرگترین یساده کار عصر استاد است پس از  
نیرنگ بنا شد (۱۳۱۳) و استاد در کشایش آن باین حقیقت اعتراف  
کرد که لازم بود در تاسیس این فرهنگ خانه بزرگ خیلی زودتر  
اقدام شده باشد و برگزیده اسفها خورد و بجزبران آن دستور داد

که پایهٔ تعمیم فرهنگ را بنهند و دانشسراها در سراسر کشور تأسیس و میوه های آنرا به دیه ها فرستند و بمرور داروخانه های کوچک فرهنگ در تمام نقاط بگشایند و عموم را بداروی فرهنگ معناد سازند

### آثار نیرنگ

استاد جام می شکست و میفروش را نا بود کرد ولی افسوس میخانه ها بسیار و باده فروشان بی شمار بودند و استاد به سمومیت مزمن دچار گشته بود. بیماران که تا دیر روز سپاسگزار آن بزرگوار بودند خدمات بزرگش را گاه نا چیز شمردند و چنانچه قصوری میکرد تقصیری بزرگ میپنداشتند جمعی نیز از درد سوزنهای قوه که در او آخر بيموقع بکار میرفت نالان بودند بویژه وقتی پرستاران سوزنهای نجوشیده بکار بردند و دمل هائی تولید کردند .

### تب دوم بیمار

چنانکه در بالا گفته شد سوزنهای قوه و داروهای مسکت در علاج تب مشروطه مفید واقع شد و نشتر شمشیر با شکافتن کانونهای فساد اعجاز کرد و بیمار نزدیک بود عرق کند و لباس عافیت پوشد که سوزنهای نابهنگام و نجوشیده که در این موقع بتجویز نیرنگیان بود بمرور دمل هائی تولید کرد و کانون های نوینی بوجود آورد هنوز تب اول نبریده بود که بخش دوم آن آغاز شد . ولی در این بخش بیمار زمانی رؤیای شیرین میدید و گاه اشباح شیطانسی مشاهده میکرد.

### رؤیای بیمار

بیمار دردشتی مینو سرشت است ، جایگاهش هر روز از روز

بیش بهتر و خانه اش هر آن آباد تر و لوازم اطاقش هر دم کاملتر است از کالای بیگانه بمرور بی نیاز میشود و نیازمندیهایش را کارخانه های کشور و استاد تاهمین میکنند.

قند مین کاهش را شیرین میسازد و پارچه های وطن را لباس عافیت میداند. جامعه در جنب و جوش است و هر روز شهرهای جدید بنادر و راههای تازه ایجاد میشود و سائط نقلیه نیز تکمیل گشته، خیابان های نوین و بناهای زیبا احداث میگردد. عمران و آبادی در کلیه شئون اجتماعی روز افزون است و بیمار با گامهای بلند و تند سوی کمال مطلوب روان است آبادی با زیبایی و زیبایی با شوکت و شکوه توأم است و سان های جلالیه بس با جلال است.

بیمار هر دم چشم خویش را میمالد و میگوید.

اینکه می بینم به بیداری است یارب یا بخواب

خویشتن را در چنین نعمت پس از چندین عذاب

ناگاه اهریمن عذاب ظاهر میشود و بیمار کابوسی سیاه میبیند

نیرنگیان بدسته ها تقسیم شده با زالو های بیشمار بمکیدن خونس

مشغولند و خاطرهای رؤیا تیره و تار میشود شیخ کاخ بیداد نمایان

میگردد و گناهکار و بیگناه را در سیاه چال یکسان میبیند. آهی

سوزناک میکشد و ریشه ای خاص انداهش را فرا میگیرد.

### روحیه استاد

استاد نیز بمرور زمان به تپی مخصوص مبتلا شد و از آن

رؤیا و این کابوس بی بهره نماند. دوره کمون تب از زمان دکتر

نیرنگ است و زالوهای اقتصادی و اجتماعی و ..... و غیره

از ابتکار های آن نابکار و همکاران اوست استاد مردی بزرگ بود  
اندامش بزرگ ، روانش بزرگ ، اقدامش بزرگ ، اصلاحش  
بزرگ ، حرص و آزش نیز بس بزرگ بود .

#### پایان کار استاد

بیماران بتدریج از استاد برودتی و از اطرافیان کدورتی پیدا  
کردند نیرنگیان ایجاد ترس را درمان آن دانستند و مریضان از استاد  
و سایر پزشکان و حتی از پرستاران ترسان شدند . نیرنگیان روز  
اول خطی باریک بین استاد و بیمار کشیدند ، و سپس گاهی به پهنای  
و زمانی به ژرفای آن افزودند و خندقی احداث کردند و نزدیک بود  
که دژهای بدگمانی ایجاد کنند که دست تقدیر کار خویش کرد و  
استاد از کار کناره گیری نمود ( ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ )

#### دوره های تب

لرز و تب جمعاً سی و شش سال طول کشید و به طریق زیر  
تقسیم میشود ،

۱- لرز - قریب یکسال - ۱۲۸۴

۲- بخش اول تب یا تب مشروطه ۱۵ سال ۱۳۰۰ - ۱۲۸۵

۳- بخش دوم تب باادوارمقدماتی جمعاً ۲۰ سال ۱۳۲۰ - ۱۳۰۰

تب اول را آزادیخواهان بوجرد آوردند و دکتر رضا خان  
معالجه کرد .

تب دوم را پرفسور پهلوی ایجاد کرد و خود نیز بدان مبتلا  
گشت و با استیفای رضا شاه پزشک و بیمار هر دو عرق کردند .

دوره های نامبرده بالا که فصل مشترك بين حكومت  
 خود مختاری دو هزار و پانصد ساله ایران و آغاز دموکراسی است  
 بعقیده نگارنده از بزرگترین ادوار تحول و تکامل کشور است،  
 امیدوارم در زیر سایه خدا و شاه و سران کشور و در اثر کوششهای  
 خستگی ناپذیر خود بر موانع فائق آئیم و دوره نقاهت را بسلامت  
 پایان رسانیم و با داروی فرهنگ از بازگشت تب جلوگیری کنیم  
 و رستخیز بزرگ فرهنگی چنانکه در خور نیاکان ما است آغاز کرده  
 ایران و ایرانیان را بجهان معرفی نمائیم.

تهران ۲۵ شهریور ۱۳۲۰



## پندهای استاد بپز شك جوانبخت

### هنگام وداع

ای فرزند دلبنده و ای نور دیده ارجمند :

خدا را پرستش میکنم ، میهن و هم میهنان را دوست میدارم  
و بتو محبتی خاص دارم ، بر اصل این محبت از اشتباه پادشاهان پیش  
در فرستادن ولیعهدان به تبریز استفاده کردم ، در آموزش و پرورش  
کوششی فراوان مبذول داشتم و تو را به آزادترین کشور های  
جهان که آزادیش کمال مطلوب جهانیان است برای فرا گرفتن فرهنگ  
کسیل داشتم ، در این کشور کوچک آزاد چنانکه بچشم دیدی  
آزادی و انضباط توأم است ، وقتی من زمام اختیار میهن عزیز بدست  
گرفتم ، آزادی بی نظمی بار آورده کشور بوضعی وخیم دچار  
گشته بود . هم میهنان خام پانزده سال بود بگرفتن مشروطه نائل  
ولی افسوس که معنی آنرا درست نمیدانستند ، در آن زمان حکومتی  
باقنندار نخستین درمان ایران بود ، زمام آن من بدست گرفتم شاید  
افراط کردم ، فعلا جای تائیر نیست و تاسف های خویش را در پایان  
سخن یکجا بازخواهم گفت ، گذشته آتیه را درس عبرتی است و من  
پاره ای از اقدامهای خویش را بایجاز و اختصار گویم .

۱ - کشور بس ضعیف بود ارتشی تاسیس کردم و شهرستانها را

یکی پس از دیگری تسخیر نمودم و بایه و وحدت ملی را نهادم. فرزندان  
لفظ تسخیر را اغراق مپندار، ایالات و ولایات پهناور میهن اسماً  
جزء ایران و معنماً از آن جدا بودند سپس در ۱۳۰۴ قانون نظام-  
وظیفه را گذراندم و ارتش نوین جایگزین وضع پیشین شد و امروز  
افسران جوان آزموده را بتو میسپارم.

۲ - استقلال ایران نیز ناقص بود، کاپی تو لاسیون از آثار  
عهد نامه ترکمانچای بجا بود و استقلال اقتصادی و قضائی مفهومی  
نداشت: آنرا لغو کردم (۱۳۰۷) آزادی لازم بدست آوردم، سپس  
حصار انحصار بپا کردم و منظوری جز حفظ کالای میهن و بی نیازی  
کشور از بیگانگان نداشتم، کارخانه هائی که در کشور تاسیس و  
یکی از آرزوهای پیشینیان بود نتیجه این اقدام است ولی در برقراری  
انحصار های داخلی اشتباهی بزرگ کردم.

۳ - کشور بشریان نیازمند بود راه های بسیار ساختن ولی راه  
آهن سرتاسری کشور از شاهکار های من است.

باز ممکن است واژه شاهکار را اغراق پنداری. توضیحی بایجاز  
میدهم در ۱۳۰۵ اقدام بتاسیس راه آهن کردم و هزینه آنرا از محل  
درآمد قند و شکر و جای تامین نمودم ولی آزموده نبودم، هفت  
سال بازمایش گذشت و با موانع بیشمار مصادف شدم (۱۳۱۲-۱۳۰۵)  
و بعد گامهای بلند برداشتم، و بسال ۱۳۱۷ بکمال مطلوب رسیدم  
ایجاد اداره ساختمان راه آهن و سازمانهای مربوط نتیجه آزمایشهای  
گذشته و کارمندان آزموده میوه های آنند؛ آنان را نیز بتو میسپارم



تا بکار ادامه دهی و ضمناً بدانی توسعه راه آهن کار و ایجاد نخستین رشته آن شاهکار است.

۳- در تمام شئون اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و لشگری و کشوری و ۰۰۰۰۰۰۰ و غیره اصلاحات بی‌شمار کردم و سازمانهای نوین ایجاد نمودم ولی افسوس و هزاران افسوس که نیرنگیان بهر یک رنگی زدند تو اصل را نگهدار و رنگهای زائد را محو نما.

۵- وحدت حقیقی و معنوی ایران نیازمند بفرهنگ است، پیش از مشروطه دبستانیان تکفیر و موجدان دبستان زنجیر میشدند پس از آن بمرور دبستانهایی بوجود آمد و من بتوسعه آن افزودم دانشجویان بفرنگ فرستادم سپس دانشگاه را گشودم و دانشسراهایی تاسیس کردم و قصد تعمیم فرهنگ را داشتم که روزگار امانم نداد

۶- کلامی نیز راجع باملاک گویم، روز اول به نیت عمران و آبادی کشور، و دادن سرمشق بکشاورزان و مالکان دیه‌هائی خریدم و آبادیهائی پدید آوردم در توسعه عمران حریص بودم نیرنگیان حرص و آزم دگرگون و به آزی مخصوص تبدیل نمودند حال به نیت پاک رجوع کرده میگویم، تمام دارائی و املاک را بتو واگذار میکنم، چنانچه فروشندهگان دعوی ثبونی کنند حق بحق داده و آزردهگان را دلداری نما و بقیه املاک را بملت واگذار کن تا روش آبادی آموزند، فرزند وقت گفتن گفتنی‌ها نیست من هر کاری را با اقتدار انجام دادم، مقید بودم که بگویند هر کاری بفرمان من بود، تو با اصلاحات ادامه ده و قانع باش که بگویند در زمان تو بود

من کارخانه‌های بسیار تاسیس کردم تو بیک کاوشگاه بس کن و آنرا  
در کاخ خویش بنا نما و فرهنگیان را از نیرنکیان جدا ساز ،  
تو در کارخانه خویش قند و شکر فرهنگ را از قفاله نیرنک جدا کن و  
فرهنگ را در کشور تعمیم ده .

از علاقه من بفرهنگ در شکفت مباحث من زاده شه شیرم و تو  
زاده فرهنگی و کمال مطاوب ما وحدت میهن است ، من وحدت  
ملی را با تهدید و ش شیر بدست آوردم تو با تحمیب و تدبیر نگاهدار  
و با فرهنگ آنرا استوار و جاوید ساز .

فرزند تخت و تاجم از آن تو و یزدان ترا پشتیسان و میهن و  
هم میهنان را نکهبان باد - هنگام تودیع نور دیده خویش را بوسید  
و گفت .

حاصل عمرم سه سخن یش نیست

خام بدم ، پخته شدم ، سوختم .



## سرگذشت رضا شاه

نظمی بی نظیر در سراسر کشور برقرار، و در هر رشته جنبشی  
بزرگ پدیدار گشت.



رضا شاه

دست تقدیر با تدبیر موافق آمد و سرانجام رضا خان،  
رضاشاه شد.

رضا شاه همه را میطعم و منتقاد کرده زیر نفوذ خویش در آورد  
ولی خود نیز بمرور بیمار گشته زیر نفوذ نیرنگ رفت .

فرهنگ و نیرنگ نخست وجود خارجی داشتند و با تأمین های  
خویش اثر خوب و بد در فکرش نهادند، در پایان کار، فرهنگ و  
نیرنگ همان هوای عقل و نفس بودند و در عالم فکرش جدال  
مینمودند •

فرهنگ اصلاحات را ایجاد کرده نیرنگ رنگ خویش بدان  
میزد ولی پیوسته فرهنگ بر نیرنگ غلبه داشت .



## مقدمات رؤیا

آنروز رضاشاه از رژه جلالیه باز گشته در کاخ خویش در اندیشه فرو رفته بود.

نظری به غرب انداخته نهضت غربیان را از دور تماشا میکرد سپس نظری به شرق انداخته سبب انحطاط شرقیان را از صفحات تاریخ سؤال مینمود.

بر گهای تاریخ را ورق زده در صفحات آن چنین میخواند. در سده نوزدهم میلادی بر پایه تب ۲۶ ساله، فرانسه رستخیز بزرگ فرهنگی، نخست از این کشور سپس در سراسر اروپا آغاز گشت، کشورهای فرنك در زیر لوای فرهنگ وحدت ملی و معنری خویش را یکی پس از دیگری بچنگ آوردد، فرهنگیان بابل گلستان فضل و ادب، و باغبان بوستان علم و کمال گشتند.

رایحه فرهنگ سراسر جهان را معطر ساخت، و باغبانان بوستان فرهنگ میوه های فرهنگ را برایکان نیاز آدمیان میکردند. سپس فرهنگ در کاخ نور بر تخت نور جاوس فرمود، زمامداران و تاجداران در بار گاهش بار حضور یافتند، لیک پادشاهان ایران، و سلاطین عثمانی، و خدیوان مصر و امیران افغان و سایر زمامداران شرق، غائب و در خواب غفلت غنوده بودند. نه گلی از گلزار ادب چیدند و نه میوه از باغبانان دانش خواستار گشتند و نه چشم و دل

گشودند تا بنور فرهنگ روشن گردد.

زامداران اروپا، چون از بارگاه فرهنگ ببارگاه خویش رو آوردند، باین فکر شدند که نیرنگی زنند و فرهنگیان را اسیر پنجه جنگیان سازند و اینان را بر آنان فرمانروا نمایند.

سپس نظری به اقطار جهان افکندند و سطح فرهنگی دیگران را از خود پست تر یافتند، به نظر تحقیر بآنان نگر بستند و خواستند زنجیر بندگی بر گردن آنان نهند و ایشان را مطیع و منقاد خویش سازند در سر سیادت بر خاوریان و سایر کشورهای جهان، هم چشمی سخت آغاز گشت و کار بجنگ و ستیز کشید، جنگ بزرگی که در آغاز سده بیستم در گرفت و تاریخ اروپا را سیاه و ننگین کرد، جنگ زمامداران اروپا بر سر سیادت دنیا بود.

سپس رضا شاه نظری بتاریخ نادرشاه افکند، آغازش را شور-

انگیز و پایانش را غم انگیز یافت در صفحه تاریخ چنین خواند.

چون نادر دیده از دیدار جهان بر بست، شاهنشاهی عظیمش پریشان، و اعضاء و جوارح ایران بسرعت از یکدیگر جدا شدند، علتش را جویا شد دید مورخان سکوت کرده اند. با خود گفت، شگفت است که مورخان خاور فقط در شرح وقایع بطول و تفصیل میپردازند آنان پزشکیان را مانند که در شرح بیماری بشرح و بسط پردازند ولی ذکر علل آنرا فراموش کرده در بحث در نتایج و عواقب آن، مهر سکوت و خاموشی بر لب می‌نهند مورخان معاصر، لباس مداهنه و چاپلوسی به تاریخ پوشند و چون بازیگران از صحنه خارج گردند، بد بینان جایگزین چاپلوسان شوند و جامه نوینی بدان پوشند

ولی در گفتار اینان و آنان حقایقی نهفته است • محققان و مدققان  
کوشش کنند تا پرده بردارند و حقیقت را انگونه که هست بنمایند  
آنان نظر خویش را فقط به پندهای گرانبهای تاریخ معطوف داشته نظری  
به حب و بغض این و آن ندارند.

رضاشاه کوشش میکرد تا علت تجزیه شاهنشاهی نادر را در یاد  
صفحه تاریخ نادر و سایر جهانگیران شرق را با صفحه تاریخ  
سده نوزدهم اروپا مقایسه میکرد، سر بجیب مکاشفت فرو برد پس فریاد  
زد، یافتیم •

نادر پسر شمشیر بود و مانند دیگران جهانگیری بیش نبود ولی  
نیروی ابتکاری در جهاننداری دارا نبوده شاید فرصت این کار را نداشت  
من باید جهاننداری را بر جهانگیری ترجیح دهم، هر چند موقع  
زمان و مکان نیز چنین میدانی نمیدهد.

باید وحدت ملی را که باشمشیر بدست آورده ام با جهاننداری  
و تدبیر نگاهداشته، با فرهنگ استوار و جاوید سازم •  
رؤیای رضاشاه

سپس رضا شاه بر کرسی نشست، در اندیشه شد و در خلسه فرو  
رفت و فرمانهای زیر را صادر فرمود. افسوس که نیرنگ در کنارش  
بود و دستور های خویش را بدان میافزود •  
وزیر جنگ را فرمود:

تا سر بازان روز مزد را که به امید دستمزد خدمت میکنند به  
سر بازان وظیفه تبدیل نمایند و درس وظیفه شناسی و میهن پرستی  
با آنان آموزشند، سر باز خانهای نوین بسازند. و سر باز خانها را  
فرهنگ خانه کنند و دیده بیسوادان را بنور فرهنگ روشن سازند •

سپس افزود تا سر بازان را به بیکاری برند، و نخست مخالفان تاج و تخت را از میان بر دارند.

وزیر جنگ تعظیم کرده و گفت پاینده باد شاهنشاه  
وزیر خارجه را فرمود:

تا کاپی تولاسیون را ملغی سازند و آزادی اقتصادی و قضائی بدست آورند و پیمان سعد آباد بین کشورهای خاور بندند و هم آهنگی بین خاوریان ایجاد نمایند.

سپس افزود چون در کشور بیگانه بمقام سلطنت توهین روا دارند بدون ملاحظه مصالح کشور ارتباط سیاسی را قطع کنند.

وزیر خارجه تعظیم کرد و گفت پاینده باد شاهنشاه  
وزیر داد گستری را فرمود:

تا از استقلال قضائی استفاده کنند و کاخ داد گستری بنا کرده دادگاه هادر سراسر کشور تاسیس نمایند و اداره ثبت اسناد تشکیل داده محاضر را صورت رسمی و قانونی دهند و اصل (الناس مسلطون علی الموالهم و انفسهم) را محترم شمارند.

سپس افزود در دادگاهها امر شاهنشاه را مافوق دانند و فرمانش را وحی منزل شناسند. وزیر دار گستری تعظیم کرد و گفت پاینده باد شاهنشاه  
وزیر دارائی را فرمود:

تا بانگ ملی بگشایند و اعتماد و اطمینان در معاملات ایجاد نمایند با وزیر اقتصاد و پیشه و هنر، تشریک مساعی کنند، حصار انحصار بپا کرده کوشش نمایند تا کشور را از کالای بیگانه بی نیاز سازند، کارخانه ها تاسیس و شرکت ها تشکیل دهند، باقند میهن کام هم میهنان را



شیرین کنند و با پارچه وطن جامه عافیت بهم میهنان پوشند.  
سپس افزود نخست نیازمندی های کشور را از کارخانه های  
اختصاصی تامین نمایند، بویژه بر شماره این کارخانه ها افزایند.  
وزیر دارائی تعظیم کرد و گفت پاینده باد شاهنشاه  
وزیر کشور را فرمود:

تا اداره آمار تاسیس نمایند. بیمارستان ها و پست های بهداشتی  
در سراسر کشور بنا کنند، در مرزها قرنطینه ها یا دژهای پزشکی  
بیا سازند و از سرایت بیماریهای ساری بکشور پیش گیری کنند  
و با آغاز اصلاحات شهرداری نهضت بزرگ ساختمانی در سراسر  
کشور ایجاد نمایند.

سپس افزود توجه خاصی باملاک اختصاصی نمایند و شهرهای  
نوین در آن نقاط ایجاد نموده زیباییهای را رشک مینو سازند و برای  
پیش گیری و درمان بیماریها در سراسر آن نقاط بیمارستان تاسیس  
کنند. وزیر کشور تعظیم کرد و گفت پاینده باد شاهنشاه.  
وزیر راه را فرمود:

تاراهای شوسه در سراسر کشور سازند و سینه کوهها شکافند  
و راه آهن سرتاسری کشور را از شاهکارهای صنعتی جهان قرار دهند  
هم کشور را آباد کرده شهرها را بیکدیگر پیوند دهند و هم بیکاران  
را بکار وادارند و آنانرا بصاحبان حرف و صنایع تبدیل کنند.  
سپس افزود، نخست راه ها را در املاک اختصاصی سازند و مسیر راه  
آهن را در آن نقاط قرار دهند.

وزیر راه تعظیم کرده و گفت پاینده باد شاهنشاه.

وزیر کشاورزی را فرمود.

تادانشکده کشاورزی تاسیس نمایند و مزرعه‌های نمونه در تمام کشور سازند و از آب و خاک هر نقطه از لحاظ فنی و کشاورزی آگاه شوند و بر افزایش محصولات قابل صدور افزایند و کشاورزی را گنجینه کشور سازند.

سپس افزود مزرعه‌های نمونه را نخست در املاک سازند و کشاورزان آزموده را بان نقاط گسیل دارند.

وزیر کشاورزی تعظیم کرد و گفت پاینده باد شاهنشاه

در پایان کار وزیر فرهنگ را فرمود.

بدون فرهنگ تمام سازمانهایم نقش بر آب است؛ افراد کشور و کارمندان کشوری و لشگری میوه‌های درخت فرهنگند نخست فرزند دلیند و نور دیده ارجمند را به بارگاه فرهنگ گسیل دارند تادر کاخ نور، شرف حضور یابد و دل و دیده نور دیده ام‌بنور فرهنگ روشن گردد. سایر هم‌میمنان نیز فرزندان و نور دیدگان منند، هر سال صد نفر از آنانرا بفرنگ فرستند تادانش جویند و راه فرهنگ پویند، دانشگاه بکشایند و دانشسراها و دبیرستانها تاسیس کنند و بمرور فرهنگ را در کشور تعمیم دهند.

سپس افزود، سرود میهن را سرود شاهنشاهی سازند و نوباوگان وطن نخست عشق پرستش شاهنشاه را آموزند و نام میهن را نحت الشعاع آن قرار دهند.

وزیر فرهنگ تعظیم کرد و گفت پاینده باد شاهنشاه

چون رضا شاه از خاسه خارج گشت، کاخش را رنگی دگر

و باغش را وضعی دگر یافت ، علت جو باشد . گفتند اینجا کاخ نیرنگ  
و جزیره نیرنگ است ، سپس افزودند ، نیرنگ آدم ابرامشر را  
در خلد برین بافسون فریفت ، نیرنگیان نیز آدمیان را به نیرنگ از  
از میهن یابهبشت روی زمین دور میکنند ، فریاد بر آورد و گفت .

پاینده باد فرهنگ      نابود باد نیرنگ

سپس افزود

قلم بآمدنی رفت اگر رضا بقضا

دهی و گرندهی بودنی بخواهد بود

## نظر تاریخ نویسان

زمامداران و سیاستمدان از بازیگران صحنه تاریخ ، و جهانیان  
از ناظران آنند .

نویسندگان نگارش نمایشنامه ها ، و شرح صحنه ها و صف بازیگران  
و نظر ناظران را عهده دارند .

نیروی تشخیص و قضاوت و استنباط ناظران و نویسندگان  
متفاوت است .

گاه برای افزایش این نیرو عینک هائی بکار میبرند ، عینکها  
سه گونه اند ، خورد بین و رنگین و آمیخته .

نکته سنجان ، خورده بینند و با دیده خورده بینی بصفحه ها  
مینگرند و از بکار بردن عینکهای رنگین خود داری میکنند .

عینکهای رنگین ، گاه احساسات و عواطف نویسندگان است

که در صحنه منعکس میشود و زمانی شیشه‌های رنگینی است که زمامداران در دوران اقتدار خود بزور یا بر اثر تبلیغات بآننان تحمیل مینمایند تا صحنه‌ها را برنگی دیگر بنمایند و جامه اشتباه بتاریخ پوشند.

شیشه‌ها و عینک‌های رنگین زمینه صحنه‌ها را رنگین نمودار ساخته بپاره از قسمت‌ها، تلالو یا تیرگی مجازی میبخشد ولی اساس صحنه‌ها ثابت و نظر ناظران متغیر است رنگها نیز بمرور پسرفته صحنه حقیقی آشکار میگردد.

نگارنده صحنه نمایش تاریخ نادر شاه و ناپلیون را در کتابهای ساده و رنگین تماشا کرده‌ام و مناظری که از برابر دیدگانم گذشت بنظر خوانندگان رساندم ولی دوران رضاشاه را شخصا دیده‌ام. هنگام کودتای ۱۲۹۹ در دبیرستان بودم و در سال ۱۳۰۶ دانشکده پزشکی را بیایان رساندم، از آن زمان تا کنون چه در تهران چه در شهرستانها، ناظر گوشه و کنار صحنه‌های بیست سال اخیر کشورم گاه اشک شادی از دیده جاری ساختم و زمانی سرشک تاسف باریدم بیش از ده سال در سفر بودم و متن و حاشیه‌های صحنه را بچشم دیدم، از کرانه‌های جنوبی دریای خزر و مرزهای شمالی کشور تا سواحل خلیج فارس را پیموده از خاور تا باختر کشور را در نور دیدم و بغیر از کردستان و گرگان گوشه‌نمانده‌است که بدیده خویش ندیده باشم.

در کاخهای دولت داران و کلبه‌های بینوایان و در چادرهای



چادر نشینان بسر بردم و تاحدی که نیز وی قضاوت را قوه درک اندیشه هاست بافکار طبقات کشور آشنا گشتم، زمانی نیز از طرف وزارت بهداری مامور کمک به پزشکان ارتش در لشکر کشی لرستان شدم و سپس بارها در آن سامان گذر کردم.

شرح مختصری از تحوّل و تکامل این گوشه کشور، مشتی از خروار است، ممکن است خوانندگان را بکار آید و برمدارک محققان افزاید. در بهمن ماه ۱۳۰۶ نخستین بار عازم لرستان و خوزستان بودم در آن زمان هزاران سال بود که کوههای لرستان، سر با آسمان کشیده ارتباط جنوب و شمال کشور را بریده بودند.

و چنانچه مامور دولت یا مسافری از تهران عازم خوزستان بود ناچار میگشت سراسر کشور را تا بندر بوشهر پیموده از راه خلیج فارس بمقصد رسد یا گذرنامه تحصیل کرده از راه بغداد و خاک عراق عازم شود. راه نخست را در بازگشت پیمودم، و راه دوم را نیازی نیفتاد و برای عزیمت نظر بفوریت مأموریت، هوا پیمائی در اختیارم بود در چند ساعت فضا را پیموده به خرم آباد لرستان رسیدم.

افسران و سپاهیان از طرفی در کوه ها بجنگ مشغول و آخرین طغیان لران را خاموش میکردند، و مهندسان و کارگران از طرف دیگر؛ بساختن راه و نصب تیر های تلفن و تلگراف و پیوستن اعضای کشور با شریانها و اعصاب مشغول بودند.

چند فرسنگی از راه آماده بود با ماشین پیمودم، سپس گاهی پیاده وزمانی سواره، سیر یا گرسنه، گردنه ها و گوره راههای بی شمار را طی کردم.

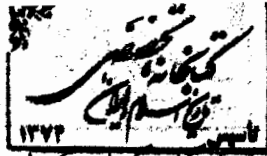
روز هابشب میرسید و بغیر از راههای باریک و خطرناک، و پرتکاهها و دره‌های خوفناک، و جنگلهای بلوط چیزی نمیدیدم. نامهای مورچه ره، و آسمان ره، و دره هول، و چول هول، و نظایر آن که لران برآه ها و دره ها داده اند معرف وضع است و نگارنده را از وصفش بی نیاز میسازد ولی منظره قلّه کیلان که پایان رشته کوه های متوالی لرستان و کردستان و آذربایجان، و آغاز جلگه پهناورخوزستان است، اثری در دماغم گذارد که روزی بخواست خدا بنظر خوانندگان میرساند.

دیری نپائید که همت استاد سینه کوه های لرستان را مانند سینه تمام کوههایی که دست روزگار بکشور ایرانی ارزانی داشته است شکافت، در سال ۱۳۰۷ رضاشاه پهلوی با مقرض زرین راه خرم آباد و دزفول را گشود و این اقدام مانند نخستین گام ایجاد هم فکری و هم آهنگی در آن سامان است.

اهمیت راه و مشکلات بیشماری که در ایجادش بود، نگارنده بهتر از خوانندگان میدانم، افسران و مامورانی که جان شیرین بر کف نهاده بیشتر ایفای وظیفه کرده اند بهتر از نگارنده دانند.

در زمستان ۱۳۰۸ شاهنشاه نخستین قطعه آزمایش راه آهن جنوب را گشود و سپس فرمان ساختمان راههای دیگر را در لرستان صادر نمود. در سال تاریخی ۱۳۱۷ شریان سرتاسری کشور از دل کوههای لرستان گذشت و کرانه دریای خزر را بدریای آزاد و سراسر دریا های آزاد گیتی پیوست.

در آن سال شاهنشاه، شاه کاری از اراده و پشت کار خود



-۸۲-

بیاد کار گذارد که از شاهکارهای صنعتی جهان است و سده‌ها مورد  
تحسین و تقدیر ایرانیان و جهانیان خواهد بود  
در فروردین ماه ۱۳۲۰ برای گردش از تهران بخوزستان رفتم  
راه را در بیست و دو ساعت پیمودم، از پلها و تونل‌های شکفت  
گذشتم، چون بلرستان رسیدم، نظری به کوه‌های آن سامان افکندم  
خاطره‌ها بیدار شد و مسافران را با شرح آن سرگرم کردم، شیفته  
شده گفتند، آنچه گفتی بنکار که نگاشتنی است، پاسخ دادم بخواست  
خدا گفتنی و نگاشتنی بیشمار است.

\*\*\*

یکی از اشک‌های شادی که در بالا بدان اشاره شد، اشکی بود  
که در راه آهن از دیده‌روان ساختم، سرشک تاسف و تائیر نیز در  
نقاطی دیگر از تماشای مناظری دیگر جاری گشت.

## آزمندان و روئیا‌های صلاح

نایب‌یون جهانگیر و جهاندار و آزمند بود.  
رضا شاه جهاندار و آزمند بود و موقع زمان و مکان به او  
اجازه جهانگیری نمودند.  
نادرشاه جهانگیر و آزمند بود ولی جهانداری ناپلیون و  
رضا شاه را نداشت، و از آراین و آن سهمی بزرگ داشت صفت  
مشترک آنان آرز بود و هر یک بمرور زمان به آزی مخصوص دچار  
گشته بودند.

نایب‌یون بمرور اشتهایی بزرگ پیدا کرده، لقمه به قطر ۱۲۷۵۲



کیلو متر (کره زمین) برداشته بلع و هضم آن نهایت آرزویش بود  
رضاشاه بتدریج باز اختصاصی دچار گشته عمران و آبادی کرانه‌های  
جنوبی دریای خزر را بخود اختصاص داده بود و شاید قصد تخصیص  
بسیاری از نقاط دیگر را نیز داشت که روزگار امانش نداد.

ولی آزمندان نامبرده بالا از لحاظ روان شناسی از مظاهر  
مدیریت محیط خویشند؛ و آز آنان بامدیریت و اصلاحاتی توأم بوده است  
امروز بیش از یکصد و بیست سال از خواب و خیال ناپلیون  
میکگذرد و آن مرد بزرگ بخواب ابد رفته است.

دسته طرفدار اقدامات و اصلاحاتش بوده گام‌های بزرگی که  
برای اصلاح کشور فرانسه برداشته است شایان تمجید و تحسین میدانند  
دسته نیز فشارهایی را که ملت فرانسه بر اثر آزبی پایانش تحمل  
کرده است قابل نکوهش میدانند.

قضاوت نسبت برضا شاه نیز چنین است، چنین نیز خواهد بود.  
نکارنده تاریخ شورش فرانسه و ایران، و سرگذشت ناپلیون  
و رضا شاه را نخست بدیده‌پزشکی سپس بدیده‌روانشناسی نگریسته  
بنظر خوانندگان رساندم.

کوشش کردم تا از اثر بی‌مؤثر برم و از روش کردار و رفتار  
ناپلیون و رضاشاه، افکارشان را دریا بهم و به تجزیه اندیشه آنان پردازم.  
اصلاحات و اشتباهات و نتایج فرمانهای هوای عقل و نفسشان  
را تفکیک کرده در صحنه نمودار ساختم، سپس برده برداشتم و حقیقت  
را آنگونه که از برابر دیدگانم گذشت نمودم.

از مقایسه صحنه‌های رؤیای نادرشاه معادله تاریخی زیرین را



استنباط میکنم.

نادرشاه، جهانگیر و آزمند + رضا شاه جهاندار و آزمند  
= ناپلیون، جهانگیر و جهاندار و آزمند در بستن معادله بالا تفاوت  
روحیه نابغه های باختر و خاور و روش فکر باختریان و خاوریان  
و مقتضیات زمان و مکان را نیر در نظر گرفتم، بحث و نقد آنرا به  
نظر نقادان و نکته سنجان می سپارم.

در مقایسه روحیه نادر خان با نادرشاه، و بناپرت با ناپلیون و  
رضا خان با رضاشاه نیز نسبت تاریخی زیر را شایان توجه میدانم.

$$\text{نسبت} \frac{\text{نادر خان} - \text{بناپرت} - \text{رضا خان}}{\text{نادر شاه} - \text{ناپلیون} - \text{رضا شاه}} = \text{جنون بزرگی}$$

نادر و رضا شاه مانند بیشتر جهانگیران و جهانداران خاور  
زمین بمرور به بیماری دیگری نیز بنام جنون ثروت دچار شدند.



# بخش پنجم

## جلوس جوان بخت

---

چون پزشك جوان بخت بر كرسی نشست دکتر فیلسوف و  
یاران را احضار فرمود و بمشاوره و دادن دستور پرداخت .

جوان بخت فرمود جوانم و آمال بسیار دارم پیشرفت میهن  
عزیز ، و وحدت ملی و معنوی میهن و رستخیز فرهنگی ایران کمال  
مطلوب و غایت آمالم است .

اجرای نیاتم را در سایه خدا با همراهی شما و مشاوره با پزشکان  
شورا و هم آهنگی هم میهنان خواستارم .

پدر بزرگوارم در پایان کار از نیرنگیان بس بیزار بود و  
مجالست فرهنگیانم را سفارش فرمود ، لذا من شما را برگزیدم ، امیدوارم  
در نخستین تشخیص بخطا نرفته و شما از فرهنگیان باشید ، بمشاوره  
پردازید و بادر نظر گرفتن موقع زمان و مکان برنامه نوین اصلاح  
کشور را تنظیم کنید و بنظر شورای پزشکان وقت رسانید .

آنچه صلاح میهن باشد و بادقت کافی و شور و افی تصویب کنید  
من نیز موافقم آرزومند اصلاح کشورم و مقید نیستم بگویند بفرمان

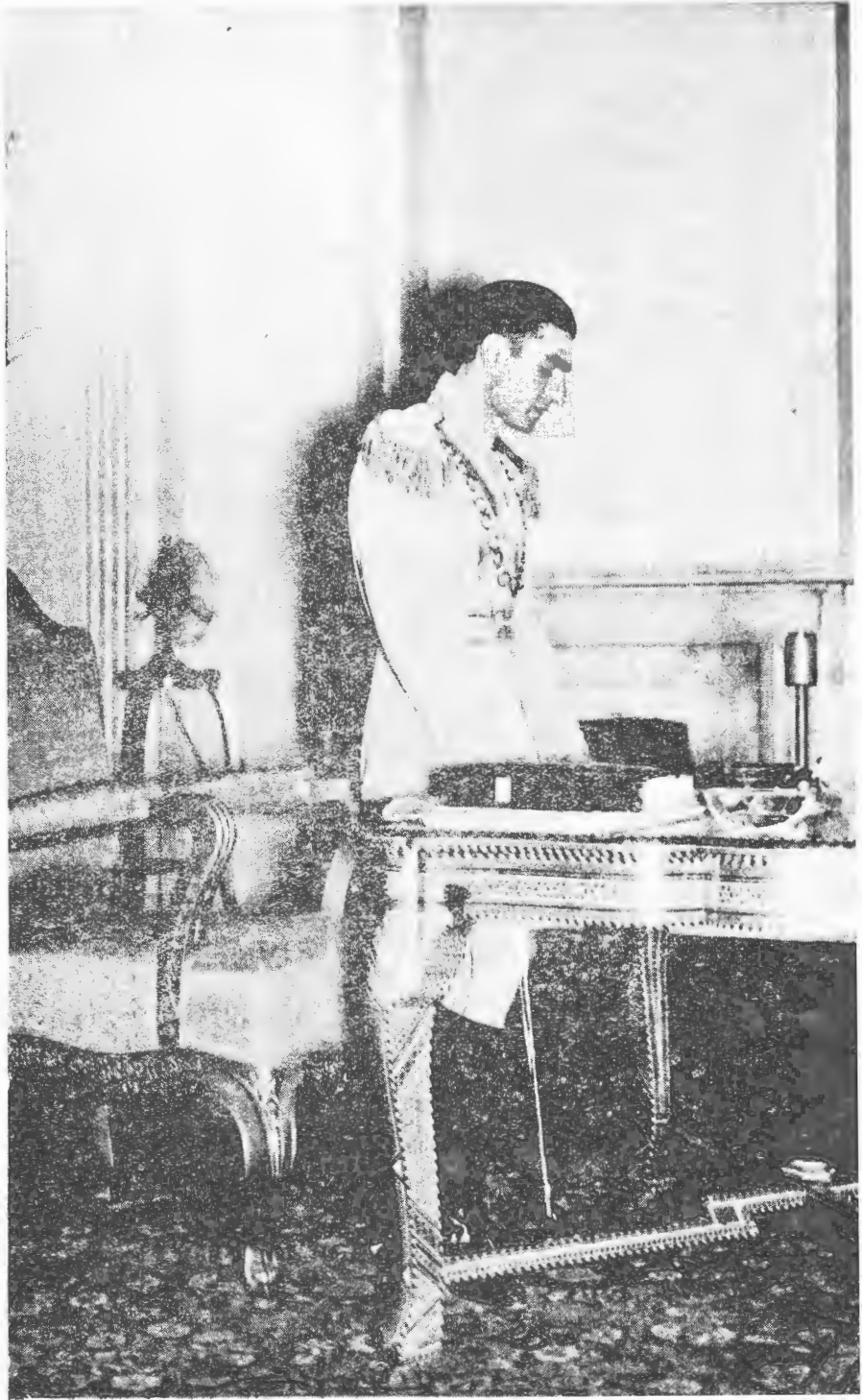
من بود بلکه خواهان آنم که ناظران صحنه‌های تاریخ مناظری دلپذیر  
بینند و بگویند در زمان من بود.

دکتر فیلسوف گفت. بخت بلند و میهن و هم میهنانت ارجمند  
باد کار خطیر را زمانی بخندمتگذار و یارانم محول فرمودند که کشور  
بوضعی خاص دچار است.

جوانبخت فرمود. باستناد تاریخ میگویم، علل متشابه وقایع  
متشابه بوجود می‌آورند و علل و وقایع کنونی نیز تکراری از وقایع  
پیش پیش نیست، هر گاه شما یاران نیک بیندیشید خوب و بد کار را  
بسنجید و آزمایش‌های پیش‌را بکار بندید خدا پشیمان خیر اندیشان است.  
دکتر فیلسوف گفت پاره از یارانم از آزادگان زمان پدر  
بزرگوارت هستند، به نیت خدمت کمر همت بسته‌اند و هر گونه  
بغض و کین از خود دور ساخته‌اند.

جوان بخت فرمود. آزار از آثار نیرنگیان و کین از صفات کوتاه  
نظران است خدا هم میهنان را از نیرنگیان مصون دارد و کینه  
توزان را هدایت فرماید، آنانکه روحا در آزار بودند، آزادسازی  
و آنانکه خسارتی نیز دیده‌اند، املاکم را بشما میسپارم، تارفع  
خسارت کنید و دلجوئی و دلداری پیشه سازید بقلب‌های ریش‌مرهم  
نهیید و آزادگان را دلدادۀ عصر آزادی سازید، در تعمیم‌داری فرهنگ  
و تسریع تکامل کشور بکوشید و جامعه را جامعه نوین پوشید و ملت  
را بیش از پیش شایسته آزادی و آبادی سازید، تا بیاری خدا کشتی  
مراد کشور را بساحل نجات رسانیم.

دکتر فیلسوف گفت، در بیست سال اخیر بر اثر پیشرفت سریع



کشور و عواملی دیگر بهای زندگی بسرعت ترقی کرد، صاحبان مشاغل آزاد با افزودن بهای کالا و دستمزد خویش تا حدی از سختی معیشت برکنار ماندند ولی زندگی کارمندان رقت بار است و در زمان پدر بزرگوارت چنانچه گزارشی درست یا نادرست بعرضش میرسید گاه از پاداش چشم میپوشید ولی هرگز از کیفر نمیگذشت، ترو خشک را بدیوانیان تسلیم کرده باهم میسوخت.

جوان بخت فرمود، از امروز پاداش و کیفر توام است، فرهنگیان بپاداش رسیده نیرنگیان کیفر خواهند یافت، بر جیره و دستمزد کارمندان بیفزائید، حیثیات و حقوق بیگناهان را اعاده دهید و تمام کارمندان کشوری و لشگری داروی فرهنگ دهید بویژه برای عموم نورسیدگان میهن تجویز کنید تا نسل نوین میوه شیرین بار آورد. سپس افزود، اندیشه و گفتار و کردار خود را پاک سازید، خوراک پاک خورده و جامه پاک پوشید و با قلبی پاک به پرستش یزدان پاک پردازید، احکام و اوامر فرستادگان خدا را پیروی کنید و افکار ناپاک با آن نیامیزید، اتحاد و یگانگی و یکرنگی و هم آهنگی پیشه سازید و پیش آهنگ تکامل خاوریان گردید.

دکتر فیلسوف و یاران نفسی با آزاد کشیدند تعظیم کرده گفتند زنده باد جوانبخت.

جوانبخت بپا خاست و فرمود:

پاینده باد ایران جاوید باد فرهنگ

سپس جوانبخت و فیلسوف و یاران و پزشکان و فرهنگیان بپا خواستند و یکدل و یکزبان فریاد کشیدند.

جاوید باد فرهنگ نابود باد نیرنگ

## پیمان یا درمان بحران

علل و عوامل خارجی در تب سی و شش ساله ایران و عرق آن بی اثر نبودند و تبه داران ایران هنگامی عرق می کردند که تبی جهانگیر و بی نظیر سراسر جهان را فرا گرفته جهانیان به تبی خاص دچار گشته بودند. کار آنان به هذیان کشیده، بلند بلند در بلند گوها هذیان خود را بگوش جهانیان می رساندند. تب داران با خود و دشمن در ستیز بودند، هر گوشه ای عرصه کارزار و هر کناری میدان پیکار آنان بود. تبها دو گونه بودند، تبهای اصلی یا کنشی و تبهای فرعی یا واکنشی. هر دسته ای تب خویش را واکنش تب دیگران دانسته خود را در ایجاد آن معصوم می شمردند، چون هنگام عرق آنان فرارسد و باری دگر آرامش و آسایش در جهان برقرار گشته پرونده ها و مدارک محرمانه آشکار گردد و فرهنگیان و مورخان به توجیه علل آن پردازند رازهای بی شمار فاش گشته آفتاب حقیقت از پس ابرهای تیره و تار ظاهر خواهد گشت. ولی بر ناظران این مناظر خونین این نکته مسلم و آشکار بود که همه تب دارند و بچنان تب جنون آوری دچارند که نه بشری نظیر آن دیده و نه مورخان مانند آن شنیده اند از سواحل دریای سفید تا کرانه های دریای سیاه از خون بیگناهان خونین گشته بود و هذیان تب داران خون آشام به جنون کشیده فریاد می زدند: خون، خون، خون

چنین تیبی ، چنین هذیان و جنونی طبعاً در عرق ایران بی اثر  
نبود و اکنشی ایجاد کرد که پزشکان آنرا بحران نامند .  
در این هنگام بود که دکتر فیلسوف و یاران نسخه‌ای در ۹ قلم  
ترکیب کرده به نظر شورای پزشکان رساندند و آنرا درمان بحران  
دانستند و تصویب و تجویز آنرا خواهان گشتند .



آقای فروغی

چون مصالح کشور بمیان برد و میهن بوضعی خاص دچار گشته فیلسوف  
میگفت وقت گفتن گفتنی‌ها نیست ، هم میهنان مصالح شخصی خویش  
را بکنار گذاشته ، فرهنگیان و خوش‌نکیان و نیرنگیان هم رنگ

گشتند و نسخه پیمان را بمنشور اطلس پیوسته در مان بحرانش خواندند

(دیماه ۱۳۲۰)

امروز قضاوت با ناظران و فردا با تاریخ است.

\*\*\*

(آداف تی یر) زمامدار و سیاستمدار فرانسوی از مورخان

و محققان نامدار است، زمانی روزنامه نگار بوده ترقیات خویش را

با فرا گرفتن علم حقوق آغاز کرده است.

کتاب تاریخ شورش فرانسه و تاریخ حکومت کنسولی و امپراطوری

از آثار جاوید اوست.

نگارش کتاب اول را سی و پنج سال پس از شروع شورش

فرانسه آغاز کرده تالیف کتاب دوم را چهل و هفت سال پس از سقوط

ناپلیون بپایان رسانده است.

در مقدمه کتاب نخست، علت تاخیر تدوین آثار خود را چنین

بیان میکند: تا بازیگران صحنه های تاریخ در قید حیاتند، نویسنده

زیر نفوذ احساسات و تبلیغاتند.

(تی یر) در سال ۱۸۷۰ در جنگ معروف به هفتاد با اعلان جنگ

فرانسه با آلمان صریحاً مخالفت کرد، پس از شکست فرانسه زمامدار

گشت و از بنیان و مؤسسان بزرگ سومین دموکراسی این کشور است

خود او نیز تاریخی داشت و چون دیده از دیدار جهان بر بست سایر

مورخان به نوبت خویش تاریخ اورا نوشتند، ما امروز کما بیش زیر نفوذ

احساسات و تبلیغاتیم، هر یک بسهم خویش اثری کوچک یا بزرگ بیادگار

گذاریم نظر خود را نیز بنکاریم ولی قضاوت حقیقی را بنسل بعد سپاریم



بگاشند و بخوردیم و کاشتیم خوردند

چو بنگری همه بر زیگران یکدگریم

دکتر فیلسوف از پاره‌ای جهات بی‌شبهات به (تی‌یر) نیست  
مورخ و زمامدار است، تاریخ پیشینیان نوشته خود نیز تاریخی دارد  
چنانچه تاریخ شورش ایران و تاریخ شاهنشاهی رضاشاه را  
تدوین کرده بر سایر آثار گرنبهای خود بیفزاید و چه شبهش  
بیشتر گردد.



تی‌یر

وظیفه روان‌شناس، هقایسه و تشبیه، توجیه و تعلیل، استنباط  
و استنتاج است.

علل و وقایع داخلی که منجر به تبدیل حکومت دموکراسی  
فرانسه به امپراطوری ناپلیون گشت با علل داخلی که بساط دموکراسی  
ایران را برهم زده شاهنشاهی رضاشاد را تسریع کرد از بسیاری جهات  
قابل تشبیه و قیاسند. عوامل خارجی نیز که باعث سقوط امپراطوری  
ناپلیون گردید با عواملی که منجر به استعفای رضاشاه شد از پاره‌ای  
جهات بی‌شبهات نیستند.

این و آن هنگامی زمامدار گشتند که آزادی بی نظمی بار آورده  
میهنشان بوضعی خاص دچار گشته هم میهنان از تاخت و تاز بیگانگان  
و اشرار داخلی در آزار بودند .

هنگامی نیز خاک پاک وطن را بوسیده وداع کردند که بیگانگان  
آنرا تصرف کرده میگفتند ما با وطن و هم وطنان آنان کاری نداریم  
و سرو کارمان فقط با شخص آنان است .

#### جزیره سنت هلن و جزیره موریس

در ۲۲ ژوئن ۱۸۱۵ میلادی ناپلیون در کاخ الیزه استعفا داد ،  
مقدارات فرانسه را به خدا و شاه تازه و نیروی متصرف و هم میهنان  
خود سپرد و بی تقدیر خویش روان گشت .

در ۲۵ شهریور ماه ۱۳۲۰ خورشیدی رضاشاه در کاخ مرمرآز  
تاج و تخت کناره گیری کرد ، مقدرات میهن را به خدا و شاه جوان  
و نیروی متصرف و هم میهنان سپرد و خود تسلیم دست تقدیر گشت  
ناپلیون غربی بود ، در غرب افریقادر جزیره سنت هلن عرق کرد  
رضاشاه شرقی بود ، در شرق افریقادر جزیره موریس عرق کردن  
را آغاز نمود ، و دست تقدیر در جزیره موریس و سنت هلن تعز من تشاء  
و تذلل من تشاء نوشت .

#### آشفتگی - نظم - بر آشفتگی

ژنرال بناپارت کشور آشفته فرانسه را نظمی داد و ناپلیون  
بوجهی شکفت انکیز تکامل فرهنگی آنرا تسریع کرد ، هنگام  
کناره گیری ناپلئون فرانسه ببحرانی دچار گشته فرانسویان با  
فریاد محبوباد امپراطور نابود بادامپراطور دیده فدائیانش را کور و

گوش فلک را گرد میگردند.

رضا خان سردار سپه کشور ایران را نظم و نسقی بی نظیر داد  
رضا شاه پهلوی پایه فرهنگ نوین را نهاد و هم میهنان را بشاهراه  
تکامل هدایت کرد.

هنگام کناره گیری رضاشاه، ایران دچار بحران گشته، ایرانیان  
بر آشفته ناسزاهای بیشمار بدرقه راهش کردند.

#### پس از بحران - رستخیز فرهنگی

چون بحران فرانسه به پایان رسید و هنگام سلامت فراز آمد  
رستخیز بزرگ فرهنگی در آن کشور آغاز گشت و نور فرهنگش  
اروپا و جهان را روشن کرد، فرهنگیان روزی بیاد آن بانی بزرگ  
فرهنگ افتادند، در سال تاریخی ۱۸۳۴ نوزده سال پس از سقوط ناپلیون  
بزرگ بود که نخست وزیر کشور فرانسه بفرمان اوئی فیلیپ اول  
پیام تاریخی زیرین را به مجلس شورای فرانسه آورد و گفت:

از طرف اعلیحضرت پادشاه مفتخرامامورم به آگاهی  
نمایندگان و هم میهنان عزیز برسانم، هنگام آن فرا  
رسیده که یادی از فراموش شده سنت هلمن کنیم و جنازه آن مرد  
بزرگ را چنانکه شایسته بزرگان است با تجلیل و تکریم به میهن  
عزیز آریم.

شور و شغف مجلسیان به کمال رسید و فریاد زنده باد امپراتور  
جماوید باد امپراتور نثار روانش کردند.

زادگان فرهنگ به یکدیگر پیشی جستند و جنازه اش را  
بردوش گرفته، اشک شغف و حسرت از عظمت و جلالی که پس از

پایان بحران بر پایه‌های سازمان فرهنگی و سایر سازمانهای نو بنیاد ناپلئون، بوجود آمده بود از دیده جاری ساخته، موزه انولید را آرامگاه ابدی جنازه آن رادمرد بزرگ قراردادند.

رضاشاه میمیرد و مانیز میمیریم ولی ایران بخواست خدا زنده

و جاوید است

دوره بحران بی پایان میرسد و بر پایه سازمانهای رضاشاه اصلاحات

نوینی شروع میشود، و از کاخ دانشگاه رستخز فرهنگی ایران آغاز میگردد، و روزی فرا میرسد که میوه‌های دانشگاهی که بدست رضاشاه بزرگ تاسیس گشته، یاد آن مرد بزرگ و موجود بزرگ و استاد بزرگ افتند و حق آن بزرگوار را چنانکه در خور بزرگواران است ادا کنند و فریاد زنده باد بانی دانشگاه، پاینده باد ایران، جاوید باد فرهنگ نثار روان جاودانش کنند.

۱۷۹۹ و ۱۴۹۹

(شاردن) و (تاورنیه) و سایر سیاحانی که در زمان صفویه ایران را سیاحت کرده به روحیه هم میهنان مایی برده استعداد خداداد و هوش سرشار و نیروی ابتکار آنان را دریافته اند، در سفرنامه‌ها و خاطره‌های خویش، که از مدارک تاریخی بزرگ ایران آن زمان است این جمله را تکرار کرده اند، ایرانیان فرانسویان آسیا هستند. دست تقدیر نیز وقایع تاریخی این دو کشور دانش دوست را قابل تشبیه و قیاس نگاشته است.

سال ۱۷۹۹ میلادی سال کودتای ژنرال بناپارت، و عصر ناپلیون

دوره ابتدائی تکامل فرهنگی فرانسه، و سده نوزدهم میلادی، بزرگترین

اعصار رستخیز فرهنگی این کشور است .

سال ۱۲۹۹ خورشیدی ، سال کودتای سردار سپه ، و عصر رضا شاه پهلوی دوره ابتدائی تکامل فرهنگی ایران و سده ۱۴ هجری خورشیدی ، بخواست خدا ، آغاز بزرگترین اعصار تاریخی رستخیز فرهنگی ایران است .

فرمان خدا ایس للانسان الا ما سعی ، راپیروی کنیم ، دست نیاز بدر گاه بی نیازدراز نمائیم ، کمر همت بندیم . تا بر موانع و شدائد فائق آئیم ، داروی فرهنگ مصرف کنیم ، مقصد و مقصود و کمال مطلوب را بخواست حضرت مسجود در نظر گیریم رستخیز فرهنگی آغاز کنیم که روان ابن سینا و رازی و سعدی و فردوسی و سایر بانیان رستخیز فرهنگی دیرین ایران در عالم بالا نگران است .  
روان آن بزرگواران آهنگ فرهنگ سروده ، هر آن با هم میهنان هم آهنگ گشته میگویند .

جاوید باد فرهنگ

زنده باد ایران

## بخش هشتم

### رستخیز فرهنگی فرانسه در سده نوزدهم

شورش فرانسه و امپراطوری ناپلیون تحول و تکاملی سریع توام با خونریزی و کشتار بود.

ناپلیون زاده شمشیر وزاده آزادی فرانسه بود، امپراتور موجد فرانسه نوین و ارتش نوین و فرهنگ نوین بود.

سر بازان امپراطور بفرمان امپراطور، جلگه های سبز و مصفای ایتالیا و کوه ها و جنگل های سیاه آلمان و اسپانیا و جلگه های سفید روسیه را در نور دیده، با فریاد زنده باد امپراطور، جاوید باد امپراتور در خاک و خون میغلطیدند و بادستی پرچم امپراطوری افراشته و بادستی دگر تخم فرهنگ و نهال آزادی و وحدت ملی را میکاشتند.

چون ناپلئون، آن فرستاده تاریخ، ماموریت خویش را به پایان رساند دست تقدیر تخت و بختش را واژگون و پرچم امپراطوری را سرنگون نمود.

ولی درخت فرهنگ بارهای شیرین بار آورد و از کاخ های فرهنگی که ناپلئون بپا کرده بود رستخیز فرهنگی آغاز گردید و کشورهای اروپا یکی پس از دیگری وحدت ملی و معنوی خویش را بدست آوردند و وحدت ملی ایتالیا و آلمان و اسپانیا و سایر کشور های اروپا

واکنش مستقیم شمشیر آبدار و افکار آن مرد بزرگ است .  
ولی هیچ باری شیرین تر از بار فرهنگ و هیچ نوری نورانی تر از  
نور فرهنگ نبود؛ نور فرهنگ سراسر فرنگ و کشور های اروپا  
را روشن کرد، از فرنگستان تا بیدو فرنگستان و جهان را منور کرد  
فرمانفرمائی فرهنگ

فرهنگ در کاخ نور بر تخت نور جلوس و فرمانفرمائی  
جهان پرداخت .

فرهنگ فرمود

تاسینه کوه ها شکافند و پل ها بسازند و راه ها و راه آهن ها  
ایجاد کرده ارتباط بین افراد بشر را آسان کنند .

فرمود

تا تلگراف و تلفون و رادیو اختراع کنند و ارتباط فکری و  
هم آهنگی بین افکار بشر ایجاد نمایند .

فرمود

تا روش پرواز از پرندگان خدا آموزند و در هوا پرواز کنند .  
فرمود

تا کشتیهای کندرو بادی را که در گردبادی ببادفناروند بکشتی  
های تندرو بخاری تبدیل کنند .

فرمود

تالانه های تاریک و کوچه های باریک را به خانه های زیبا و  
کویها و خیابانهای دلبا تبدیل کنند .

فرمود

تا سرم ها و وا کسن ها بسازند و به پیشگیری و درمان بیماری های  
ساری پردازند .

بار یافتن تاجداران و زمامداران جهان در بار ۳ام فرهنگ  
تاجداران و زمامداران جهان بار حضور خواستند، فرهنگ  
همه را بار داد، فرمود تا خواص و عام نیز بار یابند.  
فرمود پایه فرهنگ اجباری و آموزش و پرورش اجتماعی  
را نهند و در تسریع و تکامل فردی و جمعی کوشند.  
فرمود تاسارات و مواسات را برقرار سازند با آزادی و برابری  
و برادری بسر برند فرمود تا کاخهای پیداد را فنا کنند و کاخهای  
دادگستری بپاسازند و با عدل و داد بداد و دهش پردازند.  
فرمود تادولتداران و ثروتمندان، دبستانها و بیمارستانها  
و نوانخانهها بنا کنند، رحم و مروت و شفقت و فضیلت را ملکه خویش  
سازند ضعیفان را دلداری دهند و بینوایان را دلجوئی نمایند و باتیره  
بختان بدیده کبر و غرور نسگرند.  
فرمود تادردبی پدری یتیمان را در یتیم خانها درمان کنند.  
فرمود تادر کاخها و خانهها و کلبهها کتابخانها و فرهنگ خانها  
بسازند دل خویش باز کنند تا نور فرهنگ در آن تابد و دلهای تاریک بنور  
فرهنگ روشن گردد.  
فرمود تادر کشف قوانین خلقت و اسرار آفرینش آفریدگار  
باریک شوند به کشف رموز تکوین حیوان و نبات و جماد پردازند و  
به عظمت و اقتدار حضرت پروردگاری بپردازند.  
فرمود شوکت و شکوه، عظمت و جلال، اقتدار و افتخار  
معنوی فرهنگ است.  
تاجداران و زمامداران و دولت داران و خواص و عوام و بینوایان



سجده شکر به آستان حضرت مسعود بجا آوردند و بپا خواستند و  
به پیشگاه فرهنگ تعظیم کرده فریاد زدند  
پاینده باد فرهنگ جاوید باد فرهنگ

نیرنگ که تاب دیدار نور فرهنگ را نداشت و در سفر و حضر  
پیوسته خار راه بشر بوده هرگز بیکار نبود بشوخی زیر لب میگفت  
آری ، پاینده باد فرهنگ جاوید باد فرهنگ  
سپس افزود نیرنگ داندو فرهنگ

تهران ۲ خرداد ۱۳۲۱

نگارش چاپ دوم کتاب تب سی و شش ساله ایران پایان یافت  
دکتر فتح الله یبنا

